

بحران نظام سرمایه :  
دو فرصت و دو تاکتیک

درسهایی از حوادث  
روز کارگر در پارک لاله

نگاهی به نقش "بازار آزاد"  
در ترکیه

## تظاهرات اول ماه مه در تهران: پیروزی یا شکست؟

### درک نادرست تئوری و پراتیک کمونیستی!

(به مناسبت ۱۳۹ مین سالگرد تولد لنین)

این روزها، برخی از تشکلهای و روشن فکران چپ که از تجربه مبارزاتی اندکی برخوردار بوده و یا به تجارب و پراتیک انقلابی پرولتاریا، کمونیستها و دیگر عناصر انقلابی ضد نظام سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری در جهان توجه یک جانبه ای داشته، نفی گرائی و رد بی چون و چرای برخی از پراتیکهای جمع بندی شده توسط کمونیسم علمی را پیشه کرده اند و از دیدگاه ماتریالیستی - دیالکتیکی بررسی پدیده های اجتماعی و قوانین مبارزه طبقاتی، فرسنگها به دوراند، به نقد بی مسئولانه ی علم رهائی پرولتاریا می پردازند. اکنون بقیه در صفحه چهارم

شدند که هنوز دهها نفر از آنها در زندان به سر می برند. رژیم سفاک جمهوری اسلامی بدین طریق نشان داد که در ضدیت با کارگران و خواستهای آنان حد و مرزی نشناخته و دشمنی خود را با کارگران هرگز و حتا برای یک لحظه هم کنار نمی گذارد. امری که در هر حرکت مشخص کارگری به اجرا در آورده و باید پیوسته دقیقاً به حساب آورده شود.

نیروهای اطلاعاتی رژیم سرکوب و خفقان، هم چنین به تجمع سالانه ی اعضای تعاونی مسکن فلزکاران و مکانیک در محل تعاونی در نعمت آباد واقع در حومه تهران در اول ماه مه حمله کرده و حدود ۲۰ نفر از کارگران شرکت کننده در جلسه را بازداشت کردند و بقیه در صفحه دوم

امسال برای اولین بار کمیته ای به نمایندگی از حدود ۱۰ تشکل مرکب از سندیکاهای کارگری، کمیته هایی که برای متشکل شدن کارگران فعالیت می کنند و پشتیبانی برخی تشکلهای غیر کارگری، مسئولیت برگزاری مراسم اول ماه مه در پارک لاله تهران را در اول ماه مه ( ۱۱ اردیبهشت) به عهده گرفت.

قبل از برگزاری این مراسم مسالمت آمیز، کارگران و دیگر افرادی که یا برای شرکت در این مراسم و یا برای گردش به پارک آمده بودند، با حضور گسترده و حمله ی شرورانه و گستاخانه ی نیروهای سرکوبگر رژیم روبه رو شدند. صدها نفر مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و بیش از ۱۵۰ نفر اعم از فعالان کارگری و افراد معمولی دستگیر

### دو مشی متضاد!

### جایگاه پاکستان در استراتژی آمریکا

دیدار "رهبران" سه کشور آمریکا، افغانستان و پاکستان در اوایل ماه اردیبهشت در واشنگتن برای "حل مشکل طالبان" با سرو صدای گسترده ای در رسانه های گروهی تحت کنترل و نزدیک به امپریالیسم آمریکا منعکس شد. جدا از تبلیغات وسیع برای رد گم کردن و انعکاس تصویری غیر واقعی از وضعیت پاکستان، هدف اصلی از این دیدار تحت فشار قرار دادن متحد نا فرمان آمریکا، یعنی ارتش "جمهوری اسلامی پاکستان" برای تسلیم کامل به خواسته های استراتژیک امپریالیسم آمریکا بود. معضل پاکستان چند جانبه و پر از تیغ های بقیه در صفحه هشتم

و دیدیم که وقتی نیروهای مذهبی توانستند ابتکار عمل را در سال ۵۷ به دست بیاورند، شعار "جمهوری اسلامی" را علم کردند و نظام ولایت فقیه را که استبداد زمینی نظام سلطنتی را به استبداد آسمانی تغییر داده بودند در لافه جمهوری اسلامی بر مردم حفته نمودند.

تجربه ی انتخاب بین بد و بدتر، فرصت طلبی مایوسانه ای است که توسط جریانات بورژوائی و خرده بورژوائی که دید "از این در به آن در، فرج است" و "چو فردا شود، فکر فردا کنیم" دارند تبلیغ می شود.

در این اعلامیه آمده است که: "ادامه این بقیه در صفحه سوم

در ۸۸/۲/۲۳، اعلامیه ای توسط ۵۰ تشکل دانش جوئی از دانش گاههای مختلف ایران در مورد نقد عمل کرد دولت محمود احمدی نژاد و ضرورت جلوگیری از انتخاب مجدد وی به مقام ریاست جمهوری صادر شد.

تا آنجا که مربوط به نقد طرح شده در این اعلامیه می شود، ما این نقد را ناکافی و در حد اصلاح طلبانه می دانیم و تلاشی از جانب کسانی که هنوز از توهم اصلاح طلبی در نیامده و تنها به نقد پرداخته اند، بدون این که بگویند که به طور اثباتی چه می خواهند! این نقد ناپیگیر مشابه نقدی است که فقط شعار: "شاه باید برود!" را داد، بدون این که روی نظام جای گزین آن حساسیت نشان دهد



## تظاهرات . بقیه از صفحه اول

کل بازداشت شده‌گان به بازداشت‌گاه انفرادی ۲۴۰ دراوین منتقل شدند. درکردستان نیز درابعادی کمتر نیروهای انتظامی به تظاهرات روز اول ماه مه حمله کردند.

افزودای برگزاری این مراسم درطیف نیروهای طرفدارکارگران، بحثهای مختلفی ازجمله درمورد ماجراجویی قلمدادکردن برگزاری این مراسم و عدم برنامه‌ریزی دقیق پیشبرد آن و ازجمله اشکال را در ترتیب ندان تظاهرات موضعی (تظاهرات کوچک برق آسا در مناطق مختلف تهران - رجوع شود به نامه‌ای که به رنجبر نوشته شده) یا نارسائی در تبلیغ خواسته‌های کارگران درطیف وسیعی از مردم و غیره درگرفته و کلا اشکالات ندادارکاتی و نقشه ریزی ناشی از کم بها دادن به عکس‌العمل سرکوب‌گرایانه رژیم را بیان داشته‌اند.

ماجر اجویانه نامیدن این حرکت مسالمت‌آمیز کارگری در روز اول ماه مه بدور از حقیقت است و اگر به‌خاطر این که تعدادی دستگیر شدند، پس این عمل ماجراجویانه بوده است، چنین ارزیابی‌ای حکایت از دیدگاه پاسیویستی طراحان آن دارد. بارها و بارها دیده‌ایم که کارگران به‌خاطر خواسته‌های به‌حقشان دست به اعتصاب و راهپیمائی و غیره زده‌اند و در این مبارزه با نیروهای سرکوب‌گر رژیم روبه‌رو گشته، دستگیر، زندانی و شکنجه شده و حتا در تظاهرات کارگران خاتون‌آباد کشتاروحشیانه‌ی نیروهای نظامی رژیم را شاهد بوده‌ایم.

پس باید خیال واهی نسبت به رژیم نداشت و در شرایط فقدان رهبری واحد آگاه و پیشرو طبقه کارگر به دنبال نقشه‌های خیالپردازانه و خرده‌گرفتن از هر حرکت کارگری نرفت. آن هم زمانی که برای اولین بار به‌طورنسبی، کارگران متشکل در حرکت نسبتا متحدی وارد شده و برای تحقق آن اقدام کردند. فراموش نکنیم که کارگران با رژیم ددمنشی روبه‌رو هستند که هیچ حرکت کارگری را بر نمی‌تابد. البته در سالهای گذشته، رژیم ترتیب دادن مراسم اول ماه مه در سالنها را تحمل کرده و آن مراسم تلفات کمتری نسبت به امسال داشته‌اند. اما فراموش نکنیم که رژیم جمهوری اسلامی تمامی حیلها را به کار می‌بندد تا جنبش کارگری را هرچه منفردتر و نهایتا اتمیزه سازد، تا خطری از جانب کارگران متشکل و آگاه هستی‌اش را مورد تهدید قرار ندهد.

می‌سازد، باید با اولویت مطرح گردند. درحالی که طرح تعدادقابل ملاحظه‌ای خواسته، صرف نظر از به حق بودنشان، با توجه به سطح مبارزات توده‌های کارگری در ایران، تیزی و بُرائی خواسته‌های فوری را به‌سایه می‌برد.

باتوجه به آنچه که آمد، و صرف‌نظر از تصمیماتی که این کمیته درمورد چه‌گونه‌گی پیشبرد مراسم اتخاذ کرد که به علت وجود نظرات مختلف نمی‌توانست چندان دقیق و همه‌جانبه باشد، تلاش مشترک برای برگزاری مراسم اول ماه مه، گامی به پیش در رابطه با ضرورت حرکت‌های متحد طبقه‌ی کارگر در مبارزات‌اش، بوده و یک پیروزی باید به‌حساب آورده‌شود. روی این دست‌آورد باید پافشاری نمود و در حرکت‌های آینده مبارزاتی طبقه‌ی کارگر و زحمت کشان، آن را هرچه بیشتر تثبیت و گسترش داد.

این حرکت حتا از این نظر نیز مثبت بود که برای انواع کمیته‌ها و شوراهای متشکل از فعالان کارگری، که برای کمک به متشکل شدن کارگران در این حرکت سهیم بودند، درسی و هشدار بود که نمی‌توانند برخورداری دوگانه به امر وحدت جنبش کارگری داشته باشند. چراکه اگر وحدت مبارزاتی کارگران و مشخصا برگزاری مراسم مشترک اول ماه مه برای کارگران و زحمت کشان یک ضرورت مبارزاتی مبرم روزاست؛ اگر وحدت مبارزاتی کارگران از طریق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و تلاش برای سراسری شدن‌شان، شرط لازم رشد جنبش کارگری ایران می‌باشد؛ چرا نوبت به متشکل شدن فعالان کارگری آگاه که می‌رسد، هرکدام سازخود را می‌زنند: آنها برای طبقه کارگر وحدت در مبارزه را طلب می‌کنند و خودشان در لجن‌زار تفرقه، دست و پا می‌زنند؟ لذا شرط کافی برای پیروزی جنبش کارگری در تحقق اهداف کوتاه مدت و یا در به ثمر رساندن انقلاب خود، رهبری واحد آگاه، پیشرو، مبارز و ثابت قدم پرولتاریا را طلب می‌کند.

تفرقه‌ی نیروهای سیاسی چپ، عاملی است که در صفوف طبقه‌ی کارگر، نسبت به نیت و تلاشهای آنان به مثابه افراد و تشکلهای ظاهرا "آگاه"، عدم اعتماد به‌وجود می‌آورد؟ آیا عدم استقبال چشمگیر توده کارگران از مراسم اول ماه مه نشان نمی‌دهد که باوجود امضای فراخوان توسط تعدادی از تشکلهای کارگری معتبر، و صرف

خروج از این وضعیت و پاکداشتن در میدان مبارزات طبقاتی و در پیوند با دیگر زحمت کشان ایجاب می‌کند که جنبش کارگری باید محاصره‌ها و تنگناهایی را که رژیم در مقابل با آن به‌وجود آورده است، یکی بعد از دیگری شکسته و از جمله ضروری است مبارزات کارگری از حیطة دیدارهای کوچک در خانه و در کوه و در سالنها به‌درآمده و به‌عرصه‌ی اجتماع و به ویژه مناطق کارگری وارد شده و خواسته‌های کارگران که خواسته‌های اکثریت بیش از ۸۰٪ مردم است در کوجه و بازار مطرح گردند. طبعاً چنین مبارزه‌ای عاری از تلفات نخواهد بود. آنچه که در این مرحله از مبارزه مهم است، برنامه ریزی تا حد ممکن دقیقی است که حداقل تلفات را همراه داشته باشد.

هیچ مبارزه‌ی کارگری هر چند مسالمت‌آمیز هم که باشد، چنان چه زیر نظر و توسط عوامل رژیم نباشد (نظیر مراسم فرمایشی اول ماه مه خانه کارگر در سالهای گذشته) از نظر حاکمان نوکر سرمایه، قابل تحمل نیست. بنا بر این انتظار این که حرکت متحدانه‌ی کارگران در روز اول ماه مه بدون دخالت و تجاوز نیروهای سرکوب‌گر رژیم صورت‌گیرد، خیالی خام و غیر عملی است. سراسر تاریخ مبارزات کارگران با سرمایه‌داران باخون نوشته شده‌است.

پیشنهاداتی نظیر شعارنویسی، تشکیل متینگهای موضعی و غیره هم، ضمن این که در شرایط وجود رهبری واحد مبارزاتی کاملاً ممکن است، اما در شرایط وجود تفرقه و تشکلهای گوناگونی از سندیکائی گرفته تا دانش‌جویی و غیره بیشتر آرزو هست تا واقعیت و یادخواست انجام کاری از کمیته‌های نامتجانس که به غایت ناهماهنگ بوده، نظرات مختلفی در آن وجود داشته و هر تشکلی بنا بر دیدگاهش سازخودش را می‌زند! در رابطه با طرح خواسته‌های کارگران در اول ماه مه نیز، آن چه که بیش از همه حاکی از نشانه روی نادقیق به‌هدف است، طرح خواسته‌های متعدد بود که در وضعیت کنونی، بیشتر از آن که جنبه‌ی تهییجی داشته باشند، جنبه تبلیغی و درازمدت دارند. چرا که آن خواسته‌های کارگران که از اولویت و فوریت بیشتری نسبت به دیگر خواسته‌های به‌حق آنها دارند و در شرایط کنونی برای اکثریت کارگران و زحمت کشان مطرح اند و پافشاری روی آنها، به‌جلب هرچه بیشتر توده‌ی کارگران به سوی سازمان یابی و شرکت در مبارزات کارگری را فراهم

**تحریم و نه انتخاب بین بد و بدتر !**



نظر از سرکوبگری افسارگسیخته‌ی رژیم و فشارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نظام سرمایه‌داری حاکم به کارگران و زحمت‌کشان که به منتها درجه‌ی سبوعیت رسیده‌است و نفرت آنها از رژیم روزبه‌روز افزایش می‌یابد، این تشکلهای قبل از برگزاری مراسم قادر به بسیج توده‌های کارگر و زحمت‌کش جهت شرکت در مراسم اول ماه مه نشده‌اند، چون که خود متفرق و در نتیجه ناتوانند؟

به‌دیگر سخن پراتیک مبارزاتی طبقه کارگر هر روز بیشتر عیان می‌کند که نمی‌توان از توده‌کارگران طلب حرکت متحد و وسیعی کرد، در شرایطی که نیروهای آگاه کارگری در تفرقه و تشتت نظری و سازمانی گرفتاراند و مانع بوجد آمدن کیفیت برتر عنصر آگاه جنبش کارگری می‌شوند! جالب این که به این مسئله با اهمیت در ارزیابی‌های تشکلهای چپ از حوادث اول ماه مه امسال، کوچک‌ترین اشاره‌ای به چشم نمی‌خورد!!

**از این دیدگاه، مراسم اول ماه مه امسال در تهران با ضعفی جدی و شکستی آشکار همراه بود که همانا فقدان ستاد رهبری کننده‌ی واحد طبقه‌کارگر در هدایت مبارزه‌ی طبقاتی کارگران است.**

طرح این سوال و پیداکردن جوابی درست به آن، نشان خواهد داد که نمی‌توان انتظار داشت که در یک حرکت عمومی و اتحاد عملی که در عین حال هر کدام از شرکت‌کننده‌گان درک، سیاست و شیوه‌ی متفاوتی در مورد برگزاری مراسم دارند و حتا اگر به توافقی هم رسیده‌اند از روی اجبار و نه اختیار بوده، دیگر نمی‌توان انتظار داشت که برنامه‌ریزی دقیقی در بسیج و سازماندهی مبارزات عملی صورت گرفته و مراسم باموقفیت هم راه گردد.

"چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!" این شعاری است که در کلیه سطوح جنبش کارگری اعم از صنفی و یا سیاسی شدیداً مطرح می‌باشد. تاریخ هم نشان داده است که تنها افراد متعهد به مبارزات کارگری و خدمت به امرهائی آنان، کمونیست‌هایی هستند که روی کمونیسم علمی و استراتژی و تاکتیک پرولتاریا پافشاری می‌کنند، برای برقراری پیوند فشرده با این مبارزات گام برمی‌دارند و در ایجاد وحدت بین کمونیست‌ها و تحقق احزاب کمونیست واحد در هر کشور با تمام وجود تلاش کرده و از فرقه‌گرایی و منم‌کردنهای خرده بورژوازیانه بدوراند. باید قبول کرد که با قشون تک‌پاره شده نمی‌توان در مقابل ارتش تا دندان مسلح و یک‌پارچه‌ی

رژیم‌های ددمنش، مبارزه انقلابی را پیش برد و نقشه و برنامه دقیقی را به اجرا درآورد! هم اینک نیز باید کلیه‌ی تشکلهای چپ و افراد آزادی‌خواه به فراخوان دوم کمیته برگزاری مراسم اول ماه در دفاع از کارگران و دیگر دستگیر شده‌گان اول ماه مه، جواب مثبت داده و مشترکاً خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط آنها شده، از تمامی امکانات موجود برای رهائی آنها از دست شکنجه‌گران رژیم استفاده نموده و چهره‌ی فاشیستی و بربرمنشانه‌ی رژیم مذهبی حاکم بر ایران را در انظار مردم ایران و جهان بار دیگر به نمایش بگذارند.

ک. ابراهیم - ۱۳۸۸/۲/۲۳



### دو مشی... بقیه از صفحه اول

روند (یعنی انتخاب احمدی نژاد - رنجبر) زوال نهادهای مدنی و خاموشی جنبشهای اجتماعی و افزایش شورشهای کورخیابانی ناشی از خشم و رنج را در پی خواهد داشت" و نتیجه می‌گیرند: " اینک لزوم ایفای نقش تاریخی از سوی کلیه نیروهای آزادی‌خواه بیش از پیش عیان می‌گردد... با صدای بلند فریاد برمی‌آوریم احمدی نژاد باید برود و توقف روند فعلی می‌تواند تصمیمی عقلانی از طرف همه گروهها، احزاب و فعالین سیاسی و مدنی آزادی‌خواه و اصلاح طلب باشد".

به وضوح پیداست که این اعلامیه از دیدگاه رفرمیستی اصلاح طلبان و ملی - مذهبی‌ها نشئت گرفته و فاقد تیزبینی لازم در مورد واقعیات مبارزات طبقاتی موجود است.

در تمامی دوران ۳۱ ساله‌ی حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی حتا یک روز نبوده‌است که سرکوب حرکت‌های آزادی‌خواهان و "نهادهای مدنی و جنبشهای اجتماعی" حرف اول را نزنند و حرکت‌های اعتراضی را تا حد شورش و مقاومت تابه آخر در میان مخالفان انقلابی رژیم بوجود نیاورد. هیچ رژیم‌ی هم هر قدر ارتجاعی و سرکوب‌گر باشد، قادر به خفه کردن صدای اعتراضی توده‌های رنج‌دیده و ستم‌کش نشده‌است. کافی است یادآوری بکنیم که در جریان جنگ جهانی دوم در اردوگاه بوخنوالد و قبل از آن که پای ارتشهای متفقین برسد اسیران قیام کردند و اس اس‌های ضد بشری را به زانو درآورده و درهای اردوگاه را با دادن سه هزار قربانی در نبردی حماسه‌ای گشودند. به قول شاعر

: "وقت ضرورت چون باشد گریز - دست بگیرد لب شمشیر تیز".

جنبش آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش کارگران و زحمت‌کشان ایران به مرحله‌ای رسیده‌است که دیگر حاضر به قبول طوق برده‌گی نیست. به علاوه فعالیت‌های مدنی اصلاح طلبانه هم که اعلامیه فوق‌الذکر خواستار آن هست، در نظام جمهوری اسلامی به قدری محدود و ناممکن هستند که با احمدی نژاد و یا بی احمدی نژاد حتا به گواه تاریخ ۳۰ سال گذشته توسط رژیم قابل تحمل نمی‌باشند.

"ایفای نقش تاریخی از سوی کلیه نیروهای آزادی‌خواه" نیز نه صرفاً نه گفتن به انتخاب احمدی نژاد، بلکه نه گفتن به رژیم جمهوری اسلامی مدافع نظام سرمایه‌داری است.

آیا با رفتن احمدی نژاد و انتخاب کاندید دیگری نظیر موسوی، کروبی، رضائی و یا هرکسی دیگر که جزو "خودبها" هم هستند، آزادی به مردم بازگردانده خواهد شد؟

همین الان جلو چشم همه گان این صحنه قرار دارد که بوش رئیس جمهور سابق آمریکا رفت و اوباما که شعارهای آن‌چنانی می‌داد به جای وی نشست. اما نه جنگ در عراق پایان گرفت و نه در افغانستان. برعکس جنگ به پاکستان نیز گسترش یافت و روزانه دهان‌افراز مردم بی‌گناه آن سامان قربانی بمبارانهای وحشیانه‌ی بمب افکنهای آمریکا می‌شوند. حتا اوباما برخلاف قول‌هایی که داده بود امروز حاضر نیست عکس جنایاتی که شکنجه‌گران بوش و شرکاء باموافقت دموکراتها در زندانهای ابو غریب و گوانتانامو و غیره مرتکب شده‌اند، در میان مردم توزیع شود. در خود ایران مگر اصلاح طلبان به سرکرده‌گی خاتمی اعتراضات به حق دانش‌جویان را در ۱۸ - ۲۴ تیر ۱۳۷۷ دست در دست خامنه‌ای و کلیه‌ی سران نظام سرکوب نکردند؟ مگر موسوی در زمان نخست وزیری اش که کشتارهای عظیمی در ایران صورت گرفت، جیکش درآمد؟

شما اگر می‌خواهید از آزادی و حقوق مردم کارگر و زحمت‌کش، زنان و جوانان، کودکان کار و دخترانی که در چهارشنبه بازارهای بی‌رحم کراچی و دبی به فروش می‌رسند، نوجوانانی که بی‌رحمانه اعدام می‌گردند، حقوق ملی هیچ ملیت ساکن ایران مورد احترام قرار نمی‌گیرد و حتا به مسلمانان غیر شیعه ظلم و ستم روا می‌شود و غیره و غیره دفاع کنید، در درجه اول نه به رژیم بگوئید و در وضعیت مشخص کنونی که انتخابات به شعبده‌بازی حقیری تبدیل شده و کوچک‌ترین نقطه‌ی آزادی‌خواهانه



در آن نیست به تحریم آن بپردازید، همان طور که دانش‌جویان انقلابی دانش‌گاه‌های ایران چنان کرده‌اند. دانش‌گاه سنگر آزادی است و نه سنگر رفرم و توهم پراکنی! دانش‌گاه سنگر روشنگری علمی است و نه سایه اندیشی اصلاح طلبانه! برای رسیدن به جهانی عاری از استثمار وستم طبقاتی بجنگید و نه خود را در چنگال رفرمیستی نظام سرمایه داری حبس کنید! اگر به علم اعتقاد دارید و جهان را بادی علمی بررسی می‌کنید، بیانیه خود را پس بگیرید و همراه با دانش‌جویان انقلابی، نه به انتخابات بگوئید. انتخاب بین بد و بدتر به صرف مخالفت با بد یا با بدتر، نه تنها هنر نیست، بلکه زانوزدن در مقابل انتخاب فرعونها و شدادان تاریخ است که گرگ در لباس میش هستند. به هوش باشید!

ک. ابراهیم - ۱۳۸۸/۲/۲۵



درک نادرست. بقیه از صفحه اول

نقد مارکسیسم و کمونیسم علمی تاحدی مُد روز شده و مستقیم یا غیرمستقیم، مورد تشویق محافل نظری نظام سرمایه‌داری قرار می‌گیرد! در این رابطه مشخصاً لنین که معمار انقلاب پرولتاریائی است مورد حملات سخیفانه قرار می‌گیرد.

بنابراین دفاع از تئوری انقلابی پرولتاریا در برابر انواع تحریفات و نشان دادن غیرجدی بودن این نفدها، باید پیوسته به وظیفه‌ی خدشه‌ناپذیر کلیه‌ی کمونیستها تبدیل شود.

قبل از ورود به اصل مطلب، تاکید روی این نکته ضروری است که کمونیسم علمی بر اساس خصلت ماتریالیستی - دیالکتیکی اش، احکام و شریعتی جامد و ابدی نبوده و همراه پراتیک انقلابی پرولتاریا و تغییرات به‌وجودآمده در جهان و به مثابه علم مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا، رشد و تکامل می‌یابد. برخی احکام آن که مربوط به دوران و ساختارهای گذشته باشند، ضرورتاً امروز قابل استفاده‌ی تمام عیار نیستند، هرچند که در زمان خود پراتیک مُهردرست بودن را به آنها زده است. بنابراین نفی آنها به مثابه احکام انقلابی در گذشته و یا استفاده از آنها برای انطباق با دوران جدید، نشان از درک یک جانبه و برخورداردی غیرعلمی و نادرست

طراحان این نظرات دارد.

در این نوشته ما به برخی از این یک‌جانبه‌گرها اشاره کرده و نشان خواهیم داد که بی‌توجهی به پراتیک انقلابی پرولتاریا و دست‌آورد های آن، منجر به موضع‌گیری مکتبی شده و به صورتی کودکانه تئوری کمونیسم علمی به باد انتقاد گرفته می‌شود که نتیجتاً باعث تردید و تزلزل و یاس و سردرگمی در جنبش چپ متمایل به مارکسیسم می‌گردد:

### ۱- درک یک جانبه از انقلاب دموکراتیک:

مقدمتاً لازم است تاکید شود که در ایران به علت تغییرات زیربنائی و فروپاشی فئودالیسم طی نزدیک به سه ربع قرن مبارزه علیه آن نظام، از ۱۲۸۵ (انقلاب ضد استبدادی مشروطیت) تا رفرمهای ارضی از بالا در دهه‌ی ۱۳۴۰ و بالاخره انقلاب ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی (بهمن ۱۳۵۷)، و علارغم وجود بقایای مناسبات ماقبل سرمایه‌داری و بهره‌کشی فئودالی، مناسبات بورژوائی تدریجاً در ایران رشد کرده و هم اکنون به جنبه‌ی غالب در تولید و توزیع مبدل شده و اگر به بحث این مقوله در ایران می‌پردازیم بیشتر از آن که جنبه‌ی عملی داشته باشد، جنبه نظری و عطف به گذشته دارد و دفاع از تئوری کمونیسم علمی در برخورد به انقلاب دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا برای فراهم نمودن شرایط برای گذار به انقلاب سوسیالیستی است، تا تاکید روی آن به مثابه هدف فوری پرولتاریای ایران در کسب قدرت سیاسی!

با وجود این که مدعیان قراردادن ایران در مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک در طیف چپ چندان زیاد نیستند، ولی برخی از نیروهای چپ با درکی تروتسکیستی از انقلاب دائمی، و با نفی تاریخ انقلابات قرن گذشته، مدعی هستند که انقلاب دموکراتیک در ایران حتماً تحت رهبری پرولتاریا جز خدمت به بورژوازی نبوده و انقلاب ایران پیوسته یک مرحله‌ی و سوسیالیستی بوده است و یا این که انقلاب دموکراتیک را مترادف با انقلاب سوسیالیستی می‌دانند!

از نظر کمونیسم علمی، اهداف انقلاب دموکراتیک طی چند صدسال اخیر تحت رهبری بورژوازی پیوسته عبارت بوده است از براندازی نظام فئودالی، آزاد کردن دهقانان از زیر سلطه‌ی مناسبات فئودالی و کشاندن آنها به بازار عرضه و تقاضای سرمایه داری و یا کارمزدی. در کلیه‌ی انقلابات بورژوائی در قرون ۱۷ تا ۱۹، این انقلابات تحت رهبری بورژوازی - به ویژه در اروپا - پیش برده شدند.

اما با تبدیل مارکسیسم به تئوری راهنمای پرولتاریا در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و ورود کارگران متشکل در اتحادیه‌های کارگری و احزاب سوسیال دموکرات به عرصه‌ی مبارزات طبقاتی، در کشورهای که هنوز انقلاب بورژوا - دموکراتیک در آنها صورت نگرفته بود، دوخط مشی و دو برخورد به انقلابات دموکراتیک در طیف چپ مدافع مارکسیسم به‌وجود آمد. مارکسیسم انقلابی به رهبری لنین، با تحلیل درست از وزنه‌ی روبه افزایش طبقه‌ی کارگر در عرصه‌ی اجتماعی جهت براندازی سلطه‌ی فئودالیسم در شرایط جدید تاریخی، معتقد بود که این انقلاب ماهیتاً بورژوائی، هم به نفع پرولتاریا و هم به نفع بورژوازی است و حتا بیشتر به نفع پرولتاریا است چون که بورژوازی در صورت قرار گرفتن در اس انقلاب، پس از پیروزی و برای حفظ قدرت، مجبور به کمک گرفتن از بقایای فئودالیسم شده و لذا ماهیت ارتجاعی آن برای توده‌های مردم زودتر مشخص می‌شود و در مقابل آنها قرار می‌گیرد. در حالی که پرولتاریا رو به آینده و رسیدن به سوسیالیسم داشته و با دفاع از منافع طبقات زحمت کش و مشخصاً دهقانان فقیر و میان‌حال با انجام انقلاب دموکراتیک تحت رهبری اش، راه را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی، هم راه با نیمه پرولتاریا و دهقانان فقیر فراهم می‌سازد.

لنین در این زمینه می‌گوید: "مارکسیسم به پرولتاریا نمی‌آموزد که از انقلاب بورژوازی دوری جوید، در آن شرکت نکند، رهبری این انقلاب را به بورژوازی واگذار کند، بلکه به عکس می‌آموزد که با انرژی هرچه بیشتری در آن شرکت کند و برای رسیدن به یک دموکراتیسم پرولتاریائی پیگیر و رساندن انقلاب به هدف نهائی آن به‌قسطی‌ترین وجهی مبارزه نماید." (لنین - دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - آثار منتخب دریک جلد - ص ۲۵۵). لنین تاکید می‌کند که "پیروزی قطعی انقلاب برنزارسیم عبارت است از استقرار دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" (همان جا - ص ۲۵۷ - تکیه از خود لنین است) و یا "پرولتاریا باید انقلاب دموکراتیک را به آخر برساند، بدین طریق که توده دهقانان را به خود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبران نکند و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد...." (همان جا - ص - تاکید از لنین است ۲۷۴) و بالاخره "تحول دموکراتیک در روسیه انقلابی است که از نظر ماهیت اجتماعی و اقتصادی خود بورژوائی"



پرش از مرحله‌ی سرمایه‌داری به سوسیالیسم را مدنظر داشت که درظاهری "چپ"، عملاً در خدمت تداوم جامعه‌ی بورژوائی قرار می‌گرفت. ثالثاً یک سان معرفی کردن سوسیالیسم با "جمهوری دموکراتیک نوین" هم صرف نظر از این که محتوای یک نظام را باشکل نظامی دیگریکسان معرفی می‌کند، ربطی به کمونیسم علمی ندارد. مگر آن که با این‌گونه مثال زدن هدف نفی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا باشد که علاوه بر رهبری پرولتاریا، هنوز ماهیت بورژوائی دارد و بدون گذار به سوسیالیسم و پایان دادن به دموکراسی نوین، طبقه‌ی کارگر قادر به استقرار سوسیالیسم نمی‌شود.

بنابراین، نفی نقطه نظر کمونیسم علمی در مورد انقلابات دموکراتیک، نفی آموزشهای لنین در آن مورد و برخورد دشمنانه به مائو، چیزی جز پذیرش تخیلات خرده‌بورژواپانه و متافیزیکی تروتسکی نیست.

## ۲- درک نادرست از امپریالیسم :

اگر در قرن ۱۹ که مارکس و انگلس می‌زیستند و دوران رقابت آزاد در کشورهای صورت می‌گرفت که نظام سرمایه‌داری در آنها مستقر شده بود و لذا وظیفه‌ی پرولتاریا تعیین تکلیف با بورژوازی از طریق انجام انقلاب سوسیالیستی در آن کشورها بود. اما هنوز پرولتاریا در این کشورها به قدر کافی آگاه به وظایف تاریخی خود نبود و انقلابات ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ در فرانسه که در اولی کارگران پس از تحقق انقلاب رهبری را به بورژوازی سپردند و در دومی (کمون پاریس) علاوه بر آگاهی به مراتب بیشتر، اما در هم شکستن کامل ماشین دولتی بورژوازی را کارگران به‌طور همه‌جانبه‌ای پیش نبردند و به علت مداخلات ارتش پروس و در محاصره بودن پاریس و فقدان قیام درسراسر فرانسه، نیروهای انقلابی از نظر توازن قوا در موقعیت ضعیف قرار داشتند، انقلابات پرولتری به پیروزی نرسیدند. در آن مرحله حتماً طبقه کارگر اکثریت جمعیت کشورهای سرمایه داری را تشکیل نمی‌داد.

با گذار سرمایه داری از مرحله‌ی رقابت آزاد به مرحله‌ی رقابت انحصارات سرمایه‌داری و تلاش کشورهای امپریالیستی برای بسط و توسعه‌ی مناطق نفوذ خود در جهان و تجاوز به کشورهای عقب مانده به منظور ادامه‌ی استعمار، غارت و سرکوب ملی که برای رهائی خویش مبارزه می‌کردند، تضادهای طبقاتی و آرایش نیروهای

انقلاب و ضدانقلاب در سطح جهانی ◀ تغییر یافته و لنین براساس تحلیل

خطرناکی است که از عدم احترام به واقعیات و شیوه‌ی تحقیق و بررسی ماتریالیستی - دیالکتیکی و برخوردی آناشینیستی و غیر علمی ناشی می‌شود.

در جنبش کمونیستی ایران، صرف نظر از تروتسکیستها و برخی شبه تروتسکیستها که دفاع از لنین را برای هموار کردن زمینه، جهت جا انداختن نظرات انحرافی تروتسکی انجام می‌دهند، انقلاب دائمی را به‌جای انقلاب دومرحله‌ای تبلیغ می‌کنند؛ این نقطه نظر انحرافی در درون برخی از گروههای مارکسیستی نیز نفوذ یافته و از جمله در نشریه "پرولتار - شماره ۳"، اردیبهشت ۱۳۸۸، "انقلاب دموکراتیک" را هم‌تراز با "انقلاب سوسیالیستی" ذکر کرده و می‌نویسند: "لزوم انقلاب دموکراتیک به معنای تسخیر قدرت سیاسی به دست شوراهای حاکمیت و تعیین سرنوشت تک تک اعضای جامعه، به جای تئوریهای سازشکارانه‌ی "اتحاد و همزیستی طبقاتی کارگران و بورژوازی" (انقلاب دموکراتیک نوین) و برداشتهای متافیزیکی از "مراحل انقلاب" طرح و محور حرکت و فعالیت کمونیستها شده است." و یا " کمونیستها با هرگونه قرائت لیبرالی و رویزیونیستی از سوسیالیسم که زیر عبارات عوام فریبانه‌ی "جمهوری دموکراتیک"، "جمهوری دموکراتیک خلق" و یا " جمهوری دموکراتیک نوین" سعی در ابقای اشکال هرمی و پارلمانی قدرت بورژوازی را دارند... تحمل نخواهد کرد"

باتوجه به آموزشهای لنین، اولاً "انقلاب دموکراتیک" در موفق ترین و پیشرفته‌ترین حالت، معنایی بیش از کسب قدرت توسط پرولتاریا و در اتحاد با دهقانان و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان ندارد و تنها در تکامل این انقلاب است که پرولتاریا با نیمه پرولتاریای ده‌دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی) می‌تواند انقلاب را ادامه داده و به تسخیر قدرت سیاسی و استقرار حکومت شوراهای بپردازد. اتفاقاً جازدن "انقلاب دموکراتیک" به جای انقلاب سوسیالیستی عین رویزیونیسم در نوشته رفقای نشریه پرولتار و عین متافیزیک است و مغایر با آموزشهای مارکسیستی که این رفقا مرتکب می‌شوند. ثانیاً و درحالتی معمولی، آیا در انقلابات متعددی که در جهان روی داده‌اند، حتی یک انقلاب دموکراتیک را می‌توان یافت که بدون گذار از فنودالیسم به سرمایه‌داری، و بدون نقش تعیین کننده پرولتاریا، مستقیماً وارد انقلاب سوسیالیستی شده‌باشد؟ نفی "مراحل انقلاب" دموکراتیک که توسط تروتسکی پیش کشیده‌شد، برداشتی متافیزیکی از آن انقلاب بود که نفی ماتریالیسم تاریخی و

است. این یک اصل مارکسیستی است که تکرار ساده آن کافی نیست. باید آن را فهمید و چگونگی تطبیق آن را با شعارهای سیاسی دانست... (همان جا - ص ۲۷۸)

مائو نیز خلاقانه این آموزشهای مارکسیسم انقلابی را در مرحله‌ی جدید تاریخی و سلطه‌گری امپریالیسم، در کشور نیمه مستعمره - نیمه فنودال چین و هم دستی فنودالها و بورژوا کمپرادورها با امپریالیسم، پیاده کرد و انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری طبقه‌ی کارگر و حزب پیشرو کمونیست چین را به پیروزی رهنمون شد و گذار به سوسیالیسم پس از پیروزی این انقلاب در چین آغاز گردید که هدفش برچیدن مناسبات سرمایه‌داری بود. پراتیک انقلابی پرولتاریا در روسیه فنودال - امپریالیست و در چین نیمه مستعمره - نیمه فنودال مهربانید را بر دو مرحله‌ای بودن انقلاب اثبات کرد. در این مورد مائو می‌گوید:

"دیکتاتوری دموکراتیک خلق براساس اتحاد طبقه کارگر، طبقه دهقان و خرده بورژوازی شهری و به‌طور عمده بر اتحاد کارگران و دهقانان مبتنی است، زیرا این دو طبقه ۸۰ تا ۹۰٪ جمعیت چین را تشکیل می‌دهند. سرنگون شدن امپریالیسم و دارودسته ارتجاعی گومیندان به‌طور عمده بانروی این دو طبقه عملی شد و گذار از دموکراسی نوین به سوسیالیسم به‌طور عمده به اتحاد آنها وابسته است." (درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق - جلد ۴ آثار منتخب - ص ۶۱۱، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۹).

وی پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در اکتبر همان سال، و با گذار به انقلاب سوسیالیستی خاطر نشان ساخت که: " با سرنگونی طبقه مالکان ارضی و طبقه سرمایه داران بوروکرات، تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی ملی به‌صورت تضاد عمده در چین درآمده است. از این رو بورژوازی ملی دیگر نباید به‌مثابه یک طبقه میانی تعریف شود." (جلد ۵ آثار منتخب - تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی تضاد عمده در چین است - ۶ ژوئن ۱۹۵۲ - ص ۵۲ - از انتشارات سازمان انقلابی)

بدین ترتیب آن رفقای کمونیستی که به دنبال ترم‌توافیزیکی تروتسکی افتاده‌اند بی‌هوده در برابر واقعیات موجود، به تحریفها گردن می‌گذارند و دفاعشان از نظرات لنین به مثابه تکامل مارکسیسم در شرایط جدید تاریخی یعنی عصر امپریالیسم، ناپیگیر است. همچنین رد نظرات مائو، آن هم بدون نقدی جدی و علمی، نشان از انحراف



فرهنگی چین نیز تلاشی بود برای حفظ هژمونی پرولتاریا در چین. این امر نشان دهندهی آن است که احکام کمونیسم علمی باید باتوجه به شرایط مشخص جهانی و منطقه‌ای پیاده شوند. استراتژی و تاکتیک پرولتاریا در پیشبرد انقلاب جهانی نیز منوط به شناخت دقیق از هر وضعیت مشخص است. امری که درک آن برای دگماتیکیها و کسانی که دید مکتبی از کمونیسم علمی دارند مشکل بوده و به همین علت هم نسبت به تئوری انقلابی پرولتاریا به آسانی خورده گرفته و به نقد بی‌جا دست می‌زنند. به‌طور نمونه بهرام رحمانی در جواب به چندسوال نشریه "فرهنگ و توسعه" (۱۵ فروردین ۱۳۸۸) در رابطه با مسئله فلسطین و امپریالیسم، درک نادرست خود را از استراتژی و تاکتیک مبارزه با امپریالیسم به روشنی نشان می‌دهد:

**الف- عدم تمایزگزاری تاکتیکی بین کشورهای** که در سمت امپریالیسم قرار گرفته‌اند و یا با آن در تضاد موقتی می‌باشند: بهرام رحمانی می‌گوید: "در این جنگها (منظور در افغانستان و عراق - ن) برخی از کشورهای منطقه با آمریکا همراه بودند مانند عربستان و مصر و پاکستان و برخی همچون ایران و سوریه و ... مخالف بودند. اما اگر عملکردهای داخلی و خارجی همه دولتهای منطقه خاورمیانه را در نظر بگیریم آنها در سرکوب شهروندان خویش و تشدید جنگ و ناامنی و تحمیل بی حقوقی به کارگران و مردم فرقی نداشته و در چارچوب رقابتهای بورژوازی صورت می‌گیرد." با چنین درک تاکتیکی، آقای رحمانی ایستائی و نه حرکت را می‌بیند! از آقای رحمانی باید سوال کرد چرا به جای جواب به سوال در رابطه با امپریالیسم طفره رفته و به ماهیت نظامها انگشت می‌گذارد؟ اگر همه‌ی این کشورها عملکردی نظیر عربستان سعودی و مصر داشتند و به سازش با امپریالیسم و صهیونیسم می‌پرداختند، جلوگیری و مبارزه علیه دخالت و تجاوز نظامی امپریالیسم در خاورمیانه صورت می‌گرفت و مردم فلسطین هم به حقوق پای‌مال شده شان دست می‌یافتند؟ و یا برعکس، اگر همه‌ی این کشورهای مرتجع در برابر تجاوز امپریالیستی - صهیونیستی ایستاده‌گی می‌کردند، اولاً فرصت برای بیرون راندن متجاوزان از اشغال سرزمینها برای مبارزان ضد اشغال‌گری ساده‌تر می‌شد و ثانیاً پرولتاریا و نیروهای انقلابی تک تک کشورها فرصت می‌یافتند تا بعداً به جای مبارزه با دو دشمن،

انقلابات پرولتاریائی به‌ویژه در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری خواهد شد. بنابراین رهائی ملل ضعیف از چنگال امپریالیسم، گامی اولیه ولی مهم در جهت تضعیف امپریالیسم و فراهم شدن زمینه برای رشد انقلاب جهانی پرولتاریاست. و اما در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که به مرحله‌ی امپریالیسم گذار کرده بودند، لنین با تحلیل دقیق از وضعیت و مواضع طبقات و اقشار این کشورها، کسب کلان سود توسط انحصارات مالی ناشی از استثمار کارگران و زحمت‌کشان کشورهای خودی و غارت و چپاول منابع ملی کشورهای تحت سلطه و استثمار نیروی کار از آن‌ها و تقسیم بخش ناچیزی از آن بین کارگران معروف به یقه سفید، گفت که اینان به اردوی دشمنان طبقه کارگر پیوسته و به مدافعان نظام سرمایه داری در درون جنبش کارگری تبدیل می‌شوند. احزاب سوسیال دموکرات که زمانی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، نقش پیشتازی را در جنبش کارگری اروپا داشتند، در دهه‌های اول قرن بیستم به رفرمیسم و سازش طبقاتی گرایش یافته و به آلت دست امپریالیسم در این کشورها تبدیل شدند و نقش مخربی را در مانعیت از پیشروی انقلابات پرولتاری در این کشورها به‌عهده گرفتند و تشکلهای کارگری را به رفرمیسم کشاندند. این تئوری نیز به‌طور کاملی حقانیت خود را در عمل نشان داد و هم اکنون نیز به‌وضوح در برابر ما قرار دارد. بدین ترتیب، تاریخ انقلابات در صدسال اخیر نشان داد که انقلاب جهانی پرولتاریائی راه مستقیمی را آن‌طور که مارکس و انگلس در دوران رقابت آزاد در تعدادی از کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری پیش‌بینی کرده بودند، طی نکرد و با تغییر اوضاع و جابه‌جائی تضادهای اساسی جهان، مرکز ثقل انقلابات به کشورهای تحت سلطه‌ی امپریالیسم انتقال یافت. مع الوصف پیروزی نهائی انقلاب جهانی پرولتاری تنها و تنها منوط به پیروزی انقلاب پرولتاریائی در مراکز تمرکز سرمایه، یعنی کشورهای امپریالیستی است و اگر تاریخ انقلابات راه پرپیچ و خمی را طی کرده است این نه نفی نظرات مارکس و انگلس است و نه عدول لنین از آموزشهای آنان. لنین بارها تاکید کرد که پیشروی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای چندان پیشرفته نیستند، با مشکلات فراوانی در مقایسه با انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، همراه خواهد شد. مائو نیز تاکید نمود که در انقلاب چین هنوز "حاکمیت کی بر کی" تماماً حل نشده است. انقلاب

مشخص از شرایط مشخص جهان، سه تضاد اساسی جهان آن روز- تضاد پرولتاریا و سرمایه‌داری در کشورهای امپریالیستی، تضاد بین انحصارات و کشورهای امپریالیستی به منظور بسط و توسعه نفوذ خود در جهان، و تضاد بین ملل ستمدیده‌جهان با امپریالیسم و هم‌دستان آن در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره - نیمه فنودال و کشورهای عقب مانده - را مطرح نمود و نتیجه گرفت که پیروزی انقلاب در کشورها یا مناطقی از جهان ممکن خواهد بود که این سه تضاد در آن‌جاها به‌صورت حادی تشدید شده باشند. لنین آن نقاط را حلقه‌های ضعیف زنجیر اسارت امپریالیستی نامید. خود روسیه در جریان جنگ جهانی امپریالیستی اول، به‌یک‌ی از این حلقه‌های ضعیف تبدیل شد و انقلاب سوسیالیستی اکتبر در آن به پیروزی رسید. این مقوله بعدها توسط مائو به صورت حل تضاد عمده از میان تضادهای اساسی جهان، در هر مرحله‌ای از برخورد تضادها، جهت فراهم شدن شرایط برای حل تضادهای اساسی دیگر که دقیق‌تر بود، مطرح گردید. پس از به‌وجود آمدن قطب سوسیالیستی در برابر قطب سرمایه‌داری در جهان، کلیه انقلابات اعم از سیاسی، ضد استعماری و ضد امپریالیستی و یا اجتماعی ضد فنودالی و دموکراتیک، در کشورهای عقب مانده جهان صورت گرفتند. به‌علاوه در کشورهای که پرولتاریا متشکل و در راس انقلاب قرار گرفته و در پیوندی فشرده با قطب سوسیالیسم بود، این انقلابات به مرحله‌ای بالاتر یعنی گذار به سوسیالیسم تداوم یافتند. در مناطقی هم که بورژوازی در راس این‌گونه انقلابات بود، حاکمان جدید به دلیل ماهیت استثمارگرانه‌شان، تدریجاً به سازش با امپریالیسم کشانده شدند. این روند هنوز هم و عارض شکست موقتی قطب سوسیالیسم، ادامه دارد.

بدین ترتیب با انتقال موقعیت انقلابی از کشورهای پیشرفته صنعتی به کشورهای تحت سلطه، نظرات لنین در مورد حرکت‌های انقلابی در جهان با انقلابات متعددی که صورت گرفتند، صحت خود را در عمل نشان دادند. بدون چنین جنبشهای انقلابی، انقلاب جهانی پیشرفتی حاصل نکرده و جهان تحت ستم به آگاهی جهت رهائی از چنگال خون‌چکان سرمایه دست نمی‌یافت. شاید ضروری است تاکید شود که تازمانی که امپریالیسم از آبشخور غارت و چپاول ثروت ملل ضعیف و نیروی کار ارزان آن به آبرسودها بتواند دست یابد، با تحمیل و به سازش کشاندن جنبش کارگری، مانع از بروز



عمده‌ها با دشمنان داخلی حاکم بجنگند و قدرت سیاسی را به‌کف آورند؟ پرولتاریا منزله طلبی را معادل بی‌اطلاعی و بی‌فرهنگی روشن‌فکران چپ از مقوله استراتژی و تاکتیک انقلابی خود در میدان مبارزه، می‌داند.

آقای رحمانی چنان در مقوله ارتجاعی بودن رژیم‌های خاورمیانه غرق شده‌است که قادر نیست تضادهای موجود بین دولتهای امپریالیستی و دولتهای بورژوائی منطقه را دیده و نتایج لازم را از آن برای رهائی کارگران و زحمت‌کشان کشورهای خاورمیانه، بگیرد. گوئی بحث کردن تضادمنافع بورژوازی حاکم در برخی کشورهای خاورمیانه با امپریالیستها همانند بحث کردن در مورد هولوکاست جنگ جهانی دوم جزو محرمات است!!

آموزش لنین اما چیز دیگری است که به مذاق روشن‌فکران چپ چندان خوش‌آیند نیست. زیرا که اینان قصد جدی نیرومند شدن پرولتاریا و کسب قدرت را ندارند و تنها در عالم خیالی "منزه گرا"ی نوشتارها و بحث‌های روشن‌فکرانه، به جنگ آسیاب بادی می‌روند. توجه کنیم:

"جنگ در راه سرنگونی بورژوازی بین‌المللی، جنگی که صداردشوارتر، طولانی‌تر و بغرنج‌تر از سرسخت‌ترین جنگ‌های معمولی بین دولتهاست - و در عین حال از پیش امتناع ورزیدن از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد موقتی) بین دشمنان و از سازشکاری و مصالحه با متفقین ممکنه (ولو موقتی، ناپایدار، متزلزل و مشروط)، مگر این موضوع بی‌اندازه مضحک نیست؟" (بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم - آثار منتخب یگلدی - ص ۷۵۳)

بهرام رحمانی می‌گوید: "مارکس روشن ساخته است که مناسبات تولید سرمایه‌داری مبتنی بر کارمزدی، مرزهای تاریخی بازار سرمایه‌داری را تعیین می‌کند. مارکس توسعه دایمی بازار را امری اجتناب‌ناپذیر و شرط اصلی انباشت سرمایه می‌بیند..." (همان‌جا) "به‌منظرم رجعت به مارکس، حائز اهمیت است. زیرا تزه‌های لنین در مورد مبارزه با امپریالیسم ... در مقایسه بانگرش مارکس لغزش‌های جدی دارد که در جنبش کارگری و کمونیستی جهانی نفوذ کرده است." "جوهر امپریالیسم از دیدگاه لنین، تقسیم ملتها به ملل ستمگر و ملل ستم‌دیده‌است... بخشی از طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته با مشارکت در استعمار توده‌های ملل تحت استعمار به "اشرافیت کارگری" تبدیل شده و ماهیت

انقلابی خود را از دست داده‌است. بنابراین پیروزی سوسیالیسم در آینده اساسا از طریق انقلاب‌های ضد امپریالیستی در کشورهای تحت ستم و مستعمره تحقق خواهد یافت." "بدین گونه، کتاب "امپریالیسم" لنین، تداوم تقدم مارکس در کاپیتال و ادامه توضیح و جایگاه واقعی کارگر و نیروی کار در پروسه تولید، نیست. بحث لنین در مورد تضادهای سرمایه داری در "عصر امپریالیسم"... به اعتبار خود و به ویژه از نظر سیاسی متدهای حزب کمونیست شوروی را نمایندگی می‌کند."

درک مکانیستی و اکونومیستی از نظام سرمایه‌داری و برداشت غلط از مارکس که گویا باید منتظر ماند تا سرمایه به آخرین سلولهای کشورهای جهان رسوخ کند و بعد به فکر سرنگونی آن افتاد، برخوردی است خطی، یک‌جانبه و اکونومیستی که سر به منسویسم و کائوتسکیسم می‌زند. این دیدگاهی است پاسیویستی و سازشکارانه در برابر حاکمیت سرمایه و اتهام زنی صرف به لنین که ماهیت سرمایه داری را درک نکرده است؟ آیا تحلیل از نقش انحصارات مالی توسط لنین و انباشت سرمایه در دست هر چه محدودتر شرکت‌های انحصاری از نظر اقتصادی ماهیت امپریالیسم را نشان نمی‌دهد که لنین به وضوح تمام روی آن انگشت گذاشته است؟ آیا بر اساس حرکت از این واقعیت زیربنایی، امپریالیستها جهان را به ملل ستمگر و ستم‌دیده تبدیل ننموده و به کلان انباشتها دست نیافته‌اند؟

ب - عدم توجه به تغییرات اوضاع و ضرورت تحلیل دقیق آن:

باید از آقای رحمانی سؤال کرد که چه کسی جلو طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری را گرفته است تا طی صد و اندی سال گذشته، حاکمیت سرمایه را به‌زیر نکشد؟ مگر نه این است که سرمایه در آخرین سلولهای این جوامع نیز رسوخ کرده‌است؟ اگر شما رجعت به مارکس را توصیه می‌کنید و می‌دانید که مارکس و انگلس بروز انقلاب پرولتری را در یک یا چند کشور پیشرفته توصیه می‌نمودند و چنین انقلاباتی صورت نگرفتند، پس یا باید از مارکس هم به عقب رجعت کرد و به دولت سرمایه‌داری افتخار "پایان تاریخ" داد و یا اگر این نفوذ سرمایه را جهانی می‌بینید و می‌خواهید این امر در تمامی کشورهای جهان صورت گیرد، باید به شدت با تئولیبالیسم همکاری کنید تا جهان را به زیر سلطه‌ی امپراتوری سرمایه در آورد، انباشتها صورت

گیرد تا شما رضایت بدهید که وقت انقلابات سوسیالیستی رسیده‌است!! تازه برای تدارک چنان زمانی، چه نقشه‌ای برای مبارزه با نظام جهانی سرمایه‌داری؟ و چرا تنها نیمه حرف خود را می‌زنید و نمی‌گوئید تکلیف پرولتاریا امروز در مبارزه علیه سرمایه چیست؟ اگر پرولتاریا برای کسب حقوق پایمال شده اش مبارزه کند و بخشی از ارزش اضافه غصب شده از کار خودش توسط کلان سرمایه‌ها را پس بگیرد، این به معنای عملی ضدانقلابی است، چون که مانع از انباشت سریع سرمایه در سطحی جهانی شده است؟! از اظهارات شما تنها و تنها این برداشت می‌شود که باید به نظام سرمایه داری کمک کرد تا هر چه زودتر سراسر جهان را به طور کامل فتح کند تا انقلاب جهانی خیالی شما صورت گیرد. این زانوزدن در برابر نظام جهانی سرمایه است!

اگر شما ارجی به پراتیک میلیاردها انسان در جهان قائل هستید باید توضیح دهید که آنها راه خطا رفته‌اند که گویا "متدهای حزب کمونیست شوروی" را پذیرفته‌اند و مقاومت آنها در برابر امپریالیسم و استعمار و سلطه‌گری امپریالیسم، ماهیتی مادی نداشته و ناشی از دنباله روی از نظرات لنین بوده، یا برعکس قبول کنید که خارج از نظرات لنین این مبارزات جاری بوده و خواهند بود و "گناه" لنین هم این بود که این تضادها را دیده، استراتژی و تاکتیک پرولتاریا را برای حل این تضادها مطرح نموده، ولی شما صاف و ساده آنها را انکاری کنید چون که دیالکتیکی فکر نکرده و مکتب‌گرائی را پیشه کرده‌اید؟

نظراتی که شما از اینجا و آنجا جمع کرده و در مقابل تئوری کمونیسم علمی قرار داده‌اید، جز لفاظیهای روشن‌فکرانه نبوده و بهتر است تأدیر نشده و کاملا به منجلابی که مدافعان نظری سرمایه‌داری درست کرده‌اند، نیافتاده‌اید، به تجدیدنظر در آنها بپردازید.

نفی امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری را به‌صورت پدیده‌ای منجمد و یک‌سان در جهان دیدن و نه در حال تکاپو و رشد و مملو از تضادهای گوناگون بودن؛ نفی حزبیت پرولتری و دست برداشتن از تلاش برای ایجاد حزب واحد پیشرو طبقه کارگر در هر کشور، تاحد ادعای این که طبقه کارگر به حزب پیشرو سیاسی و طبقاتی خود نیاز ندارد و خود مستقیما باید امر رهائی اش را به دست بگیرد؛ یا گریز از وحدت کمونیستها به بهانه این که مقدمات باید

**جنبش کارگری بدون رهبری کمونیستی، رفرمیست باقی میماند!**



از اوضاع جهان در لحظات کنونی و تجارب جدید به درک واحد رسید و بعد حزب واحد ایجاد نمود و نفی آموزشهای کمونیسم علمی در مورد حزب سازی؛ نفی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به بهانه اینکه ملت مقوله‌ای است ذهنی؛ نفی به کارگیری متدولوژی دیالکتیکی در بررسی پدیده‌ها و اظهارات و ادعاهای بدون پشتوانه و بدون تحلیل و رد پراتیک پرولتاریا در حدود ۹۰ سال گذشته و غیره مجموعه تلاش‌هایی است که امروزه در برخورد به تئوری انقلابی کمونیسم علمی و مشخصا به نظرات لنین و مانواز جمله در ایران توسط تعدادی از نیروهای چپ صورت می‌گیرد تا تحت بهانه‌های مختلف و از جمله "رجعت به مارکس" از تئوری انقلابی راهنما، تیز و دیالکتیکی، شیر بی‌یال و دم و اشکمی تراشیده شود که برای حاکمیت سرمایه خطرناک نباشد! اما خود مبارزات طبقاتی پرولتاریا و ملل تحت ستم جهان آن معیاری است که نشان می‌دهد، کمونیسم علمی زنده و پویا است و ناپیگیری خردمبورژواهای روشن فکر در مقابله با آن جز شکست نتیجه‌ای برای آنان به بار نخواهد آورد.

ک. ابراهیم - ۲ اردیبهشت ۱۳۸۸



### پاکستان.. بقیه از صفحه اول

تیز برنده ای است که به این کشور در رده بندی ارزشی در سیاست بلند مدت آمریکا جایگاه ویژه ای می بخشد. اهمیت پاکستان نه بخاطر وزن و اهمیت خود این کشور که در چند سال گذشته از این اهمیت حتی کاسته شده، بلکه به لحاظ نقش مهم این کشور در معادلات استراتژیکی آمریکا می باشد.

هنوز از خاطره ها محو نشده است که تحولات سیاسی داخلی پاکستان که منجر به قربانی شدن بی نظیر بوتو و پرویز مشرف گردید و حملات مشکوک یک گروه پاکستانی به هندوستان، به پاکستان چهره بی ثبات ترین کشور منطقه را داد.

این در حالی است که بخش بسیار بزرگی از این امواج بی ثباتی در پاکستان نتیجه سیاست های برتری جویانه و امپریالیستی آمریکا در منطقه بوده و عملا این کشور با در پیش

گرفتن چنین سیاست هائی نه تنها پاکستان بلکه تمامی منطقه را به بی ثباتی و حالت فوق العاده ای کشانده که می تواند منجر به درگیری های نظامی خطرناکی گردد.

استراتژی آمریکا در منطقه تسلط و کنترل منابع انرژی در منطقه و تغییر رژیم های خاورمیانه برای تبدیل آنان به متحدان بدون اراده این سیاست ها می باشد.

متعاقب این سیاست از آنجا که کنترل مستقیم منابع انرژی خاورمیانه منجر به سیادت این کشور در بخش بزرگی از جهان می گردد، این هژمونی تهدید مستقیمی برای سرمایه داری نوخاسته چین است.

برای چین دست یابی آسان به نفت و گاز خاورمیانه و روسیه، مواد اولیه آسیای میانه و آفریقا امری حیاتی محسوب می گردد. چین از اهمیت جایگاه اقتصاد در حال گسترش خود به نحو احسن مطلع بوده و خواستار حفظ حوزه های نفوذ خود و گسترش آن نیز می باشد. سیاست آمریکا برای تجاوز به این حوزه ها و تقویت رقبای اقتصادی و سیاسی سنتی چین مانند هندوستان، کره جنوبی و ژاپن در آسیا، در کنار دخالت بی واسطه در امور داخلی این کشور به بهانه دفاع از حقوق ملیت های ساکن چین مانند تبت، امروز غیر قابل کتمان است. دخالت مستقیم آمریکا در امور داخلی پاکستان و بر کناری سیاستمداران این کشور که در برابر نزدیکی آمریکا و هند بیکدیگر بدنبال محور چین - پاکستان بودند بخش دیگری از این استراتژی می باشد. از جمله صحبت از این نیز می رود که در صورت عدم موفقیت در مهار پاکستان، این کشور را با آشوبهای داخلی تجزیه کرده و هندوستان و افغانستان بخشی از آن را به خاک خود ملحق کنند! در این مورد در روزنامه هرالد تریبون می خوانیم: "این روزها نقشه جدیدی از جنوب آسیای میانه در بین مقامات سیاسی و نظامی پاکستان دست به دست می شود و نظرات مختلفی را نسبت به خود برانگیخته است، به طور تلویحی افشا کرد که گویا آمریکا در فکر تجزیه پاکستان بوده است." (هرالد تریبون: آمریکا در فکر تجزیه پاکستان است-خبر آنلاین)

بر اساس گزارش این روزنامه در این نقشه مساحت کشور پاکستان به نحو آشکاری کاسته شده و در عوض به مساحت کشورهای افغانستان و هندوستان افزوده شده است. این نقشه اولین بار در بین نومحافظه کاران آمریکایی پخش شده بود و اکنون این

باور را در بین مقامات پاکستانی و به ویژه نظامیان ارشد این کشور به وجود آورده است که آمریکا در پی آن است تا پاکستان را به عنوان تنها کشور مسلمان دارای سلاح اتمی تجزیه کند. طلات مسعود یکی از ژنرالهای بازنشسته پاکستان هم اشاره دارد که آمریکا امتیازات فراوانی را به منطقه هند در سالهای اخیر ارائه کرده و پاکستان از افزایش نفوذ هند در افغانستان در ماه های اخیر به شدت نگران است.

در عین حال برنامه بلند مدت امپریالیسم آمریکا پاکستان را در برابر یک چالش استراتژیک قرار می دهد. آمریکا از پاکستان می طلبد که اختلافاتش را با هند به فراموشی سپارد و قوای خود را برای سرکوبی طالبان در پاکستان و جنوب افغانستان متمرکز کند. آمریکا از پاکستان می طلبد در برابر "کمک" مالی این کشور و متحدان اروپائی و آسیائی اش "حساب" پس داده و پرداخت بقیه کمک های در نظر گرفته شده را منوط به ارائه نتایج موفقیت آمیز در مبارزه با طالبان کرده است. (۱) کمک هائی که برای پاکستان حیاتی بوده، کشوری که هیچ چشم انداز اقتصادی قابل اتکائی ندارد و با فقر و بیکاری و بدهکاری دست و پنجه نرم می کند، در برابر این پیشنهادات قدرت نه گفتن ندارد.

اما ویژه گی های همسایه های شرقی ایران، رسیدن به این اهداف را با مشکلات متعددی مواجه می سازد. ساختار نیمه فئودالی پاکستان، صنایع ناتوان و غیر مدرن، عدم وجود منابع مالی و مواد اولیه قابل اتکا، کثرت جمعیت بسیار بالا، ناهمگونی سیاسی و اجتماعی، وجود روابط طایفه ای و قومی و ضعف زمینه های سرمایه گذاری و رشد اقتصاد سرمایه داری، پاکستان را در وضعیت ناروشنی قرار می دهد و باعث به وجود آمدن پدیده ی "استقلال" نهاد های مهم نظامی، مذهبی و قومی - منطقه ای از یکدیگر می گردد.

حکومت هائی که این قوانین را به نفع یک طرف معاملات سیاسی حل کرده اند عمر زیادی در این کشور نداشته اند. ترور بی نظیر بوتو هم در همین چارچوب به وقوع پیوست. استقلال مناطق قومی و مذهبی در پاکستان و استقلال ارتش و سازمان اطلاعاتی این کشور در تاریخ پاکستان همیشه در تصمیمات و تحولات سیاسی تعیین کننده بوده است.

این در حالی است که ارتش و سازمان

امنیت پاکستان در بسیاری از برهه

**اوباما تکمیل کننده تجاوزات بوش!**





درواقعیت مجبوره مانند درعراق است تا رشته نفوذش درعراق از دستش بیرون نرود. به هر حال، در این تاکتیک جدید، پاکستان و ارتش آن نقش ویژه ای را بازی می کنند.

اشغال افغانستان توسط آمریکا و اروپا و خوش خدمتی و پادویی رژیم اسلامی ایران در این موضوع، عملا به نتایج مورد نظر اشغالگران نرسید. بافت پیچیده ماقبل سرمایه داری افغانستان و دسته بندی های طایفه ای و مقاومت افغان ها در برابر اشغالگران منجر به وضعیتی غیر قابل اتکا در این کشور گردید.

رشد فساد و فقر، کشتار بی رحمانه مردم بی گناه افغانستان و رفتار استعمارگرانه اشغالگران، به آتش مقاومت در برابر آمریکا و رژیم دست نشانده آن دامن زد.

وعده های "دمکراسی در افغانستان"، رفاه و آزادی مانند ابرهای تابستانی محو شدند و جای آن را نقض حقوق زنان، زندان و شکنجه، اعدام خبرنگاران، تولید و قاچاق تریاک و هروئین توسط افسران آمریکائی و مافیای دولت افغانستان گرفت.

رژیم دست نشانده ی کرزای خارج از کابل حرفی برای گفتن نداشته و حتی در یکسال گذشته بر قدرت و نفوذ طالبان در مناطق جنوبی و مرکزی کشور افزوده شده است!

آمریکا نه تنها علت افزایش نفوذ دوباره طالبان را در اشغال و کشتار زنان، کودکان و غیرنظامیان یا در یک کلام سیاست های امپریالیستی نمی داند، بلکه ارتش و سازمان اطلاعاتی پاکستان را به حمایت از طالبان متهم می کند. و معتقد است حامیان طالبان در پاکستان تشسته اند و دولت پاکستان بر علیه آنان کاری نمی کند.

### ساختار قدرت در پاکستان

تاریخ جوان پاکستان را در رابطه با هرم قدرت می توان به سه دوره ی اصلی تقسیم نمود. پس از جدائی پاکستان از هند و به قدرت رسیدن تکنو کرات های مسلمان به رهبری محمد علی جناح عملا قدرت در دست طبقه متوسط و زمینداران بزرگ تقسیم گشت. پس از جنگ هند و پاکستان که نتیجه آن جدائی پاکستان شرقی و تشکیل کشور بنگلادش فعلی بود عملا بخش صنعتی و صنایع اصلی پاکستان نیز از پاکستان فعلی جدا شد.

در این دوران معروف بود که ۲۲ فامیل پاکستان را اداره می کنند، پس از جنگ ۱۹۷۱ ذوالفقار علی بوتو

توضیح بهتر باید نگاهی به وضعیت فعلی خاورمیانه انداخت.

مانع اصلی آمریکا در راه رسیدن به اهداف مورد نظرش در کنار موانعی مانند روسیه و چین، رژیم حاکم بر ایران نیز می باشد.

### خاورمیانه و مرز هایش

تجاوز نظامی و قیحانه ی امپریالیسم آمریکا و متحدانش به خاورمیانه و اشغال عراق و افغانستان امروز به مشکلی بزرگ در سیاست خارجی آمریکا بدل شده است، مشکلی که نئو کان ها را از گردونه قدرت به خارج پرتاب کرد و احتمالا اوباما را نیز به داخل این باتلاق خواهد کشاند! در کنار آمریکا که خود را "جهان مرز" می شمارد و به خود اجازه دخالت در هر نقطه جهان را می دهد، رژیم نژاد پرست و نظامی - مذهبی اسرائیل را می توان دیگر کشور "بدون مرز" نامید، این رژیم هر گاه که منافع خود را در خطر می بیند هیچ هراسی برای حمله و کشتار مخالفانش به خود راه نداده و با پشتیبانی امپریالیسم آمریکا از هیچ جنابیتی رو گردان نیست: از ترور ها و کشتار مخالفان گرفته تا لشکر کشی و اشغال لبنان، نسل کشی در غزه، حمله به سودان، بمباران در آفریقا تا حمله نظامی به ایران.

اخیرا خبرگزاری نووستی روسیه اعلام کرد که حمله نظامی جنگنده های اسرائیلی به نیروی هوایی ایران با افشاکری سازمان امنیت روسیه فعلا به تعویق افتاد! (۲)

ایران نیز به سهم خود در برابر این سیاست دست به مقابله به مثل زده و آشکارا مرز های خود را فراتر از مرز های رسمی خود ترسیم می کند، دخالت های ایران در عراق و افغانستان نه به مثابه مبارزات "ضد امپریالیستی" رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران است بلکه انتقال تهدیدات مستقیم آمریکا و اسرائیل به خارج از مرزهای جمهوری اسلامی می باشد. تقویت حزب الله لبنان و حماس و جریانات اسلامی ضد اسرائیلی نیز بیشتر در چارچوب انتقال کانون درگیری به بیرون از ایران و مشغول و درگیر کردن متجاوزان آمریکائی و اسرائیلی در این مناطق است.

در برابر این سیاست رژیم اسلامی ایران، رئیس جمهور جدید آمریکا نیز دست به راه کار جدیدی زده و در ظاهر سعی در خروج از عراق و برقراری ثبات در افغانستان داشته تا نیرو های خود را برای هدف مهم تر که احتمالا در آخرین مرحله می تواند حمله نظامی به ایران باشد متمرکز کند. اما

های حیات سیاسی این کشور نه تنها دست به کودتا زده اند، بلکه در مواردی هم که مستقیما هم در قدرت شریک نبوده اند، دستی غیر قابل اغماض در تصمیم گیری های سیاسی پاکستان داشته اند.

فقر شدید و سیستم نیمه فئودالی و قومی پاکستان زمینه را برای این دخالت ها به آسانی فراهم می آورد. استفاده از اختلافات قومی و مذهبی در هیچ کشور مستقلی در این منطقه به آسانی پاکستان نمی باشد.

ارتش و نیروی های امنیتی پاکستان سال ها به عنوان ستون های اصلی مبارزه با اشغال افغانستان توسط شوروی در خدمت منافع آمریکا و متحدان آنان بودند و بار اصلی آموزش "مجاهدین افغان" و پناهندگان افغانی را بر دوش می کشیدند.

باز با کمک همین دارودسته بود که با همکاری اسرائیل و آمریکا و پول های عربستان و شیوخ خلیج فارس نشین، پدیده سیاه طالبان اصولا به وجود آمد. این اتحاد نامقدس، طالبان را آموزش دادند، تقویت کردند و برای اهداف غیر انسانی شان مورد استفاده قرار دادند.

اختلافات کهنه و استراتژیک هند و پاکستان بر سر کشمیر و هژمونی اتمی منطقه، اختلافات مرزی بین پاکستان و افغانستان، همیشه به عنوان مانعی جدی برای تبدیل شدن پاکستان به کارگزار کامل سیاست امپریالیستی ها در منطقه بوده است.

پس از فروپاشی شوروی، بهانه اتحاد با آمریکا و متحدانش برای مبارزه با الحاد رنگ باخت و با روی کار آمدن نئو کان ها در آمریکا و شکل گرفتن اقتصاد سرمایه داری در چین و هند، محاسبات سیاسی بر ضد پاکستان رقم خورد.

نزدیکی آمریکا به هند و دوری جستن هند از روسیه، اختلافات چین و هند و هند و پاکستان، کماکان پاکستان را به بازی دو سویه ای کشاند.

همین سیاست بود که مشرف را مورد غضب آمریکا قرار داد و سر آخر از تخت قدرت به زیر کشید. همین اختلافات موجب دخالت ارتش در امور داخلی کشور گردید و هر جایی که احتمال روی کار آمدن دولتی کاملا آمریکائی می رفت، اختلافات داخلی و منطقه ای بالا می گرفت و ترور و کشتار مخالفان در دستور کار قرار داشت.

همانطور که در ابتدای مطلب اشاره شد "بخش بسیار بزرگی از این امواج بی ثباتی در پاکستان نتیجه سیاست های برتری جویانه و امپریالیستی آمریکا در منطقه بوده" برای



این جملات را بر زبان می راند بگذریم، می توان اذعان کرد که تاریخ طالبان با آمریکا، عربستان و پاکستان چنان در هم پیچیده که هنگام بررسی آن به سختی می توان آنان را از یک دیگر متمایز کرد. عربستان وسیعاً در پاکستان سرمایه گذاری کرده است و در عین حال با حکومت فعلی سرناسازگاری داشته و برای روی کار آوردن مهره خود نواز شریف تلاش می کند.

اما این حقیقت نباید ما را به این تصور سطحی و اشتباه بیندازد که طالبان همواره و در هر دوره ی تاریخی وسیله ای در دست امپریالیست ها و پاکستان بوده اند. تنها این نکته که طالبان یک مجموعه یک دست نبوده بلکه از دسته ها، طوایف و گرایشات سیاسی متفاوت و حتی ملیت های گوناگون تشکیل یافته اند باید ما از صدور احکامی از این دست که طالبان همه زیر یک پرچم و در خدمت یک سیاست به فعالیت می پردازند، بر حذر دارد.

همانگونه که قبلاً اشاره رفت، به کار بست سیاست های سرمایه داری نئولیبرالی در پاکستان موجب رشد عمیق نیرو های مذهبی افراطی و بزرگترین آنان یعنی طالبان شد. در مناطق مرزی پاکستان با افغانستان، مناطقی که به خودی خود به خاطر کوهستانی و جنگلی بودن آن و بافت شدید قبیله ای و فئودالی به سادگی برای نیرو های نظامی قابل کنترل نبود طالبان به سرعت متمرکز شده و توانستند کنترل واقعی این مناطق به دست آورند.

در عین حال مناطق ذکر شده برای طالبان افغانستان به مثابه پشت جبهه و پشتیبانی در مبارزه با اشغالگران آمریکائی از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و هست.

عدم موفقیت نیرو های اشغالگر در افغانستان و پیروزی دوباره طالبان در اشغال مناطق از دست رفته، امپریالیسم آمریکا را به فکر ارتش پاکستان انداخت، دولتمداران آمریکا مطمئن بودند طولانی شدن جنگ و عدم ثبات سیاسی در افغانستان برای نظامیان حاکم بر پاکستان چندان ناخوشایند نیست.

دولت افغانستان دائماً بر نقش پاکستان در ناآرامی های افغانستان تاکید کرده و هر از چند گاهی نیرو های نظامی پاکستان را که در درگیری های داخلی افغانستان با لباس مبدل و به عنوان طالبان دستگیر می کرد به نمایش می گذاشت.

عدم اعتماد آمریکا به ژنرال مشرف و تاکید بر روی کار آمدن یک دولت

پدر بی نظیر بوتو با در پیش گرفتن سیاست "ملی سوسیالیستی" دست به دولتی کردن تمامی صنایع باقی مانده در این کشور زده و عملاً تمامی صنایع این کشور ملی شد. با در پیش گرفتن سیاست دولتی کردن صنایع و منابع کشور عملاً ۲۲ فامیل یا سرمایه های خود را در داخل کشور از دست دادند و یا آن را از پاکستان خارج ساخته و راهی آمریکا، بریتانیا و یا دیگر کشورهای پیمان کامنولث شدند. پس از کودتای نظامیان و روی کار آمدن ارتش و ژنرال ضیاء الحق جای ۲۲ فامیل را نظامیان و ژنرال ها و یا وابستگان آنان گرفتند.

دارند. اما جلسات متعدد تشکل های مختلف کارگری در پاکستان نتوانسته است از اخراج های جمعی و استخدام های کارگران با قرار دادهای موقت و یا بدون قرار داد جلوگیری جدی کند.

استخدام وسیع کارگران زن در کارخانه های تولید لباس در بدترین شرایط کاری و استخدامی صورت می پذیرد و تلاش اتحادیه های کارگری پاکستان برای متشکل کردن این کارگران در جریان است.

وضعیت اسفبار کارگران پاکستانی و نتایج سیاست های نئولیبرالی را یکی از رهبران سندیکا های پاکستان اینگونه ترسیم می کند: "تاج عباس از بخش صدیق آباد پی تی یو دی سی، گفت که سیاست "نشست اقتصادی" توده ها را به جهنم گرسنگی کشانده است و حالا ما باید مبارزه ای متحد را بر پا سازیم." و "یافرق احمد منظور شرایط اجتماعی در پاکستان را ضعیف توصیف کرده و بورژوازی که ادعا می کند اقتصاد پاکستان در حال پیشرفت است را متهم ساخت. او گفت، در واقع ۲۴ درصد مردم پاکستان زیر خط فقر زندگی می کنند و این میزان در یک سال ۷۴ درصد بیشتر شده است. در حالی ۶۹ میلیارد روپیه در صندوق رفاه کارگران نگه داری می شود که بین آنان تقسیم نمی شود. حاکمان ابتدا اتحادیه های کارگری را ممنوع کردند و حالا برای محدود کردن اتحادیه گرایی از طریق آی آر او ۲۰۰۲ تلاش می کنند." (۳)

طراح اصلی در پیش گرفتن سیاست نئولیبرالی در پاکستان مانند بسیاری از کشورهای دیگر منطقه، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در یک کلام کشورهای "آزاد جهان و در راس آنان امپریالیسم آمریکا بود. حتی در این زمینه هم می توان آشکارا دید که این سیاست های امپریالیستی و نئولیبرالی موجب تشدید و رشد بنیاد گرایی در پاکستان شده و آمریکا نقش مستقیمی در ویرانی این کشور دارد.

### پاکستان و طالبان

" فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیس ها بود. مدیریت آن را آمریکایی ها کردند. هزینه ی آن را سعودی ها پرداختند و من اسباب آنرا فراهم کردم و طرح را اجرا کردم." (۴)

اگر از خود بزرگ بینی خانم بوتو زمانی که

با بازگشت "دمکراسی" در سال ۱۹۹۵ این ساختار اما تحول جدی نیافت و به ژنرال ها افراد جدید دیگری افزوده شد که معروف بود تمامی ثروت ملی در اختیار ۲۵ نفر (خانواده) می باشد، که ارتشیان بخش اصلی آن را تشکیل می دادند.

با شروع فاز خصوصی سازی در پاکستان ساختار اجتماعی و اقتصادی به شدت تغییر نمود و در کنار رشد شدید فقر و نا امنی، انباشت و تمرکز ثروت در دست افراد و گروه های اجتماعی تازه به دوران رسیده ای شتاب گرفت.

با پیش گیری سیاست نئولیبرالی و سرعت گیری اختلاف طبقاتی و تحولات سیاسی در چند سال اخیر، فساد مالی و اداری در اندازه هائی بسیار عظیم ظهور پیدا کرد. فقر و ناامنی تمامی مناطق را که نفوذ دولتی در آن ناملموس بود در بر گرفت. احزاب و گروه بندی های اسلامی با شعار های ضد دولتی و با به تصویر کشیدن کمبودهای واقعی جامعه، به سرعت رشد کرده و جامعه پاکستان از یک جامعه مذهبی با سیاستی سکولار به سمت یک جامعه بنیاد گرا به حرکت درآمد. بدون شک دوران ژنرال ضیاء الحق تخم این تحولات را در جامعه پاکستان کاشت. اما نئولیبرالیسم آنرا آبیاری کرد و زمینه رشد و متحول شدنش را فراهم آورد.

طبقه کارگر پاکستان پس از سالها سرکوب و جلوگیری از تشکیل تشکل های واقعا مستقل کارگری در دوران نئولیبرالی شرایط سخت تری را تجربه کرد. در حالی که بیش از ۴۰ درصد پاکستانی ها با در آمدی کمتر از یک دلار در روز زندگی می کنند و اکثریت ساکنان این کشور در زیر خط فقر شدید به سر می برند، سندیکا های کارگری عملاً پس از در پیش گرفتن سیاست های نئولیبرالی سعی در مقابله با این سیاست و نتایج آن

**دفاع از کمونیسم علمی یک وظیفه خدشه ناپذیر کمونیستها است !**



با سرهم بندی کردن داستان های اغراق آمیز مانند منفجر کردن تمامی مدارس دخترانه در مناطق تحت نفوذ گروه های بنیاد گرای اسلامی، سعی در فریب آرا و عقاید مردم پاکستان دارند، یا داستان هائی مانند "طالبان در چند کیلومتری اسلام آباد" و یا "سقوط احتمالی رژیم پاکستان در عرض دو هفته!" و "طالبان و تروریست ها بزودی به بمب ها و کلاهک های اتمی پاکستان دست می یابند" از سوی وزارت خارجه خانم کلینتون در رسانه های دنیا منعکس شد. سالم شهزاد سردبیر روزنامه معتبر و انتقادی "آسیا تایمز" در صحت و سقم این اخبار ابراز شک جدی می کند و این راه کاری برای ضروری جلوه دادن حملات نظامی ارتش پاکستان بر علیه مخالفانش می داند.

قبل از و در جریان زمانی که زرداری و کرزای در واشنگتن مشغول مذاکره با سران رژیم آمریکا بودند حمله نظامی ارتش اشغالگر آمریکا از جمله به روستائی در افغانستان منجر به کشته شدن ده ها غیر نظامی دیگر در این کشور شد! (۶) کرزای مکررا خواست تا بمبارانها قطع شود و او باما هم تره ای برای این درخواستهای او خورد نکرد

جالب است که ارتش پاکستان نیز در تعقیب همین سیاست "انسان دوستانه ی" او باما و به بهانه ریشه کن کردن "تروریسم" از ریختن خون هیچ جنیده ای در این منطقه ابائی ندارد و با توپخانه سنگین به بمباران دره های مرزی از جمله دره ی سوات که ده ها هزار خانواده در آن زندگی می کنند مشغول است. تا این لحظه خبرگزاری ها از بیش از یک و نیم میلیون آواره سخن به میان می آورند که اگر این قتل عام ادامه یابد تا هفته آینده تعداد آوارگان به حدود سه میلیون نفر خواهد رسید! این در حالیست که از تعداد کشته شدگان اطلاع صحیحی در دست نمی باشد و آمار رسمی دولت پاکستان کاملا غیر قابل اعتماد است.

در طول چند هفته گذشته هیچ صدای اعتراضی از سوی سازمان ملل، آمریکا و اروپا بر علیه جنایت دولت زرداری و او باما شنیده نمی شود و بسیاری از نیروهای چپ و آزادی خواه از ترس متهم شدن به حمایت از مرتجعین مذهبی ترجیح می دهند سیاست شتر دیدی ندیدی را در پیش گیرند!

مجید افسر - ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۸

پانویس

غیر نظامی وابسته به آمریکا به تائید این فرضیه یاری رساند. بی اعتمادی آمریکا به ارتش پاکستان تا آنجا پیش رفت که دولت بوش تصمیم گرفت برای سرکوب طالبان در مناطق مرزی به مسلح کردن عشایر و قبایل مرز نشین دست بزند، تصمیمی که به سرعت به ضد خود بدل گردید و موجب تقویت بیشتر طالبان و پیوستن تعداد بیشتری از عشایر مرز نشین به آنان گردید.

برای پاکستان همواره این مشکل وجود داشته که اگر جنگ در افغانستان پایان یابد بازگشت هزاران طالب پاکستانی به وطن خود به مشکل غیر قابل حلی بدل خواهد شد و در واقع کانون نا آرامی مستقیما به پاکستان منتقل خواهد گردید.

واهمه دولت پاکستان بی پایه و اساس نبود. تنها مشکل این بود که قدرت گیری طالبان در افغانستان با شتاب بیشتری به وقوع پیوست و متعاقب آن طالبان و متحدان مذهبی شان در پاکستان نیز با آهنگ تند تری بیشتر مناطق نفوذ خود را گسترش دادند. (۵)

بر کناری مشرف و محدود کردن نفوذ ارتش در قدرت سیاسی و سپردن امورات مملکتی به غیر نظامیان، ترور بی نظیر بوتو و سر کار آمدن دارودسته زرداری- گیلانی که به دستور و کارگردانی آمریکا صورت گرفت بر هرج و مرج دامن زد و جاده صاف کن قدرت گیری نیرو های مذهبی گردید، تا جائی که دولت پاکستان در شمال این کشور خارج از شهر های بزرگ توانائی تامین امنیت و بکار بردن قدرت دولتی را از دست داد.

خارج شدن اوضاع از کنترل دولت، آمریکا را مجبور به عقب نشینی و تغییر سیاست کرده و ارتش پاکستان دوباره به عنوان ناجی به امید حل مشکل طالبان در مناطق مرزی و ابراز قدرت فراخوانده شد.

اینبار اما قرار بر این شد تا دست ارتش در "جنگ بر علیه ترور" برای سرکوب، کشتار و قتل عام کاملا باز گذاشته شود.

زمینه سازی برای کشتار

جنگ دولت و ارتش پاکستان بر علیه مردم پاکستان به بهانه مبارزه با "تروریسم" صورت می گیرد و مانند همه ی سناریوهای مشابه باید با فریب، دروغ و حتی توطئه آغاز گردد.

برای آماده کردن اذهان عمومی در این کشور رسانه های گروهی دولتی و خصوصی به زمینه سازی "جنگ با تروریسم" دست زده و

۱. سایت اینترنتی "راديو فرانسه"

۲. نیویورک تایمز

۳. کنفرانس کارگری پنجاب جنوبی، هفتم

سپتامبر ۲۰۰۷، مولتان

۴. اکتبر ۲۰۰۰ به خبرنگار نشریه فرانسوی

لوموند چاپ پاریس

۵. نیویورک تایمز

۶. ۲۰۰۹، ۱۴۳ غیرنظامی در حمله هوایی

به بالا بالوک واقع در جنوب هرات کشته

شدند. او باما به معذرت خواهی خشک و

خالی بسنده کرد، بدون اینکه بگوید این عمل

دیگر تکرار نخواهد شد. او در واقع برنامه

بوش را با به کارگیری لفاظیهای حيله

گرایانه ادامه می دهد.



بحران نظام.. بقیه از صفحه آخر

کشورهای پیرامونی فراهم خواهد ساخت. فرصت دوم به طور روشن بحران ساختاری سرمایه داری به عنوان یک نظام جهانی است. به اعتقاد امانوئل والرستین (یکی از متفکرین و آغازگران مکتب "نظام جهانی سرمایه" در مارکسیسم) روند این بحران ساختاری افول و سقوط نظام را در بیست تا چهل سال آینده محتمل و حتی "حتمی" ساخته است. این مدت زمان نه "کوتاه مدت" و نه "دراز مدت"، بلکه "میان مدت" است. اگر در این مدت زمان، چپ های جهان و در راس آن مارکسیست ها، نتوانند آلترناتیو خود را بعد از طرح ریزی کامل تعبیه و تنظیم کرده و به جای نظام جهانی سرمایه مستقر سازند، در آن صورت به طور ناگزیر نظامی که بر کره ی خاکی تسلط پیدا خواهد کرد به احتمال قوی بدتر و هولناک تر از نظام مخوفی خواهد بود که جهانیان در پانصد سال گذشته در درون آن زندگی کرده اند.

دو تاکتیک برای دو مدت زمان

بدون تردید، این دو فرصت های "کوتاه مدت" و "میان مدت" برای کلیه چپ ها منجمله مارکسیست ها طرح و تعبیه دو تاکتیک متفاوت را ضروری می سازد. در ارتباط با تاکتیک "کوتاه مدت"، نیروهای چپ باید چه برنامه ای را تعبیه و اتخاذ کنند؟ نگاهی گذرا به خطوط اصلی اوضاع می تواند کمکی به تنظیم و پیشبرد یک برنامه ی تاکتیکی از طرف چپ ها بکند. در آمریکا که



بدون تردید در راس نظام قرار دارد، رئیس جمهوری انتخاب شده است که به جناح راست حاکمیت تعلق ندارد، ولی از "جناح چپ" هم نیست. زیرا در سلسله مراتب هیئت حاکمه آمریکا که با رتبه بندیها و صف آرائی های درون حاکمیت ها در کشورهای اروپائی تفاوت های تاریخی و عمده دارد، "جناح چپ" وجود ندارد و اگر زمانی در گذشته های دور وجود داشته در پروسه ی صد سال گذشته با عروج آمریکا به قله ی قدر قدرتی نظام جهانی سرمایه، از بین رفته است. انتخاب اوباما که دارای تمایلات "میان راه" است نشان می دهد که علیرغم غارت منابع طبیعی و استثمار توده های زحمت کش و اعمال سیاست های میلیتاریستی عریان در جهان، راس نظام در تامین و گسترش هژمونی امپریالیستی خود با ناکامی کامل روبه رو گشته و برای مدتی کوتاه به "عقب نشینی" موقتی و دادن "امتیازات" دست زده است. برخورد به و تحلیل از نظام جهانی و بحرانی که این نظام در حال حاضر با آن روبه رو است توسط چپ های مارکسیست را می شود به دو برخورد کلی تقسیم و طبقه بندی کرد:

بعضی از مارکسیست ها مثل جان بلامی فاسترو و تعدادی از نویسندگان "مانتلی ریویو" در آمریکا و مجله "نیولفت ریویو" در اروپا بر آن هستند که نباید دوباره مثل گذشته به دام کم بها دادن به "خاصیت جهنگلی" نظام سرمایه افتاده و قدرت "بهبودی" و توانائی "بازیافتی" آنرا نادیده گرفت.

بعضی از چپ های مارکسیست به خاطر اوج گیری امواج خروشان بحران های درون نظام - شکست و ناکامی آمریکا در عراق، عروج بحران های مالی، گسترش شدید و مزمن بیکاری و فقر، طلوع مراکز جدید قدرت، به ویژه در کشورهای جنوب، طبل رسوائی رژیم سرمایه را کوبیده و اضمحلال عقرب و سقوط حتمی و فوری آن را هم اکنون جشن گرفته اند.

اما، تاریخ پانصد ساله ی نظام سرمایه نشان می دهد که این نظام در گذشته، به ویژه بعد از دهه ۱۸۵۰ با ده ها سیکل بحران اقتصادی دورانی روبه رو گشته ولی بعد از "عقب نشینی" ها، "ارزیابی های دردناک" و "اعطای امتیازات" به چالشگران ضد خود، بعد از یک دوره دوباره سازی، قادر به بازیافت و بهبودی خود شده و با اعمال و گسترش سیاست های هژمونی طلبانه در شکل های نوین به تسلط و زندگی زالو وار خود ادامه داده است.

حلقه ای از مارکسیست ها به روی این نکته

مهم تاکید می ورزند که تا زمانی که یک آلترناتیو جدی اجتماعی سیاسی مورد پذیرش اکثر چالشگران ضد نظام، طلوع نکرده و توده های وسیع مردم دور آن بسیج نگردد، بحران نهائی سرمایه داری به وقوع نخواهد پیوست. بخش دیگری از مارکسیست ها مانند امانوئل والرستین و تا اندازه ای دیگر نئوریسین های مدل نظام جهانی سرمایه، چون سمیر امین، با این که به روشنی به ضرورت حضور و یا ایجاد یک آلترناتیو عینی که به شکل جدی نظام جهانی سرمایه را به چالش طلبد، تاکید می ورزند - معهذرا معتقدند که به هر رو، نظام جهانی سرمایه به مرحله ی فرتوتی و اضمحلال خود رسیده و بحران کنونی نظام بر خلاف بحران های صد سال گذشته که عمدتا و اساسا "دورانی" و سیکلیک بودند، بحران ساختاری است. این بخش از مارکسیست ها، به ویژه والرستین، بر آن هستند که در هر حال، افول و یا سقوط این نظام در بیست تا چهل سال آینده یعنی در "میان مدت" حتمی است. منتها این بخش از مارکسیست ها تاکید می ورزند که نیروهای چپ باید وظیفه ی خود را در فرصت "کوتاه مدت" موجود، به نحو احسن اجرا کرده و خود را برای مقابله با جریانات و فعل و انفعالات فرصت "میان مدت" کاملا آماده سازند.

### تاکتیک در "کوتاه مدت"

بر اساس این تحلیل از اوضاع است که در جریان کمپین های انتخاباتی برای اوباما، بسیاری از نیروهای چپ منجمله بعضی از حلقه ها و شخصیت های سوسیالیست و مارکسیست در آمریکا به دو علت رای مثبت به اوباما را از طرف جوانان تأیید کردند. علت اول این بود که آلترناتیو و رقیب اوباما به طور وحشتناکی بدتر از او بود. به کلامی دیگر، بخش قابل توجهی از نیروهای چپ که با مخالفت فعال خود علیه غارتگریها و بی عدالتی های نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید، موفق به بسیج جوانان آمریکائی به ویژه زنان و سیاه پوستان، برای شرکت در انتخابات علیه جناح راست و به نفع اوباما شده بودند، بین بد و بد تر، به کاندید بد رأی دادند. علت دوم این بود که بخشی از چپ های جهان، به ویژه چپ های آمریکا، بر این باور بودند که پیروزی اوباما، فضا را برای بلند پروازی های جنبش های اجتماعی مترقی باز خواهد ساخت. روی این اصل اکثریت بزرگی از جوانان آمریکائی (که در سالهای ۲۰۰۲ - ۲۰۰۵ با شرکت وسیع و فعال خود در جنبش ضد جنگ در آمریکا به پدیده ی

چشم گیری در جامعه آمریکا و کشورهای اروپائی تبدیل شده بودند) با حمایت و عنایت رهبران و فعالین جنبش های اجتماعی ضد جنگ به خیل داوطلبین کمپین های انتخاباتی اوباما در سال های ۲۰۰۶ - ۲۰۰۸ پیوستند. این امر نشان داد که بسیاری از نیروهای چپ آمریکا نسبت به حاکمان هنوز در توهم به سر می برند.

امروز مشکلی که چپ و حتا بخشی از مارکسیست ها با پدیده ی اوباما دارند به هیچ وجه از نظر تاریخی استثنا و یا بی نظیر نیست. حضور این پدیده، به ویژه در تاریخ معاصر سرمایه داری نه تنها استثنا بلکه قاعده ی نظام جهانی بوده است. روزولت در ۱۹۳۳، اتللی در ۱۹۴۵، کندی در ۱۹۶۱، میتران در ۱۹۸۱ و یا حتی ماندلا در ۱۹۹۴ و شاید لولا در ۲۰۰۲ همگی نمونه هائی از اوباما های زمان و مکان خود بوده اند. و اما زمانی که این "پدیده ها" دقیقاً به خاطر "میانرو" بودنشان، موجب "دل سردی" و "پشیمانی" چپ ها می شوند، چپها چه نوع تاکتیک و سیاستی را باید اتخاذ کنند؟

به نظر بخشی از چپ های یکی از مناسب ترین سیاست های اتخاذ شده در این نوع موارد، تاکتیک است که به طور جدی و صمیمانه از طرف چپ های مارکسیست در کشورهای آمریکای لاتین اتخاذ شده است. چرخش به چپ در کشورهای آمریکای لاتین - از ونزوئلا، بولیوی، اکوادور گرفته تا به مقدار نسبی در برزیل، شیلی، آرژانتین و ... - توجه جهانیان را در طول هفت سال گذشته جلب کرده است. ولی آنچه که خیلی کمتر مورد توجه قرار گرفته، نقشی است که جنبش های اجتماعی و در رأس آنها مارکسیست ها و دیگر نیروهای برابری طلب همراه با اتحادیه های کارگری، در فعل و انفعالات این چرخش و روی کار آمدن چاوز در ونزوئلا، مورالس در بولیوی، کوریا در اکوادور، لولا در برزیل ایفاء کرده اند. یکی از بهترین نمونه های این جنبش های اجتماعی، تشکیلات مقتدر، بزرگ و رزمنده ی "جنبش کارگران بی زمین" (ام. اس. تی) در برزیل است. این جنبش در سال ۲۰۰۲ از لولا برای انتخاب به پست ریاست جمهوری در برزیل حمایت کرد. با این که لولا نتوانست (و یا نخواست) به اکثر خواسته های آن جنبش که در صد بسیار بالائی از کارگران را در درون خود بسیج و متشکل ساخته است، جامه ی عمل ببوشاند، ولی جنبش دوباره در سال ۲۰۰۶ به ریاست جمهوری لولا رأی داد. رهبران این جنبش در "توهم" نبودند، بلکه آنها دقیقاً محدودیت های دولت لولا را ارزیابی



قوانین و مقررات سرمایه که قرار است حاکم بر "بازار آزاد" باشد پشت پا زده و کلیت نظام را در سطح جهانی به سوی "آشوب"، و "هرج و مرج" سوق داده است (رجوع کنید به امانوئل والرتستین، "طلوع فرصت‌ها: آیا سوسیالیست‌ها برنامه‌ای دارند؟"، در مجله ی "نیشن" شماره ۱۱، ۲۳ مارس ۲۰۰۹، صفحه ۱۷). در حال حاضر ما شاهد ترقی و تنزل سراسیمه و وحشتناک در تمامی عرصه‌های متغیر اقتصادی (قیمت کالاها، ارزش نسبی پول‌ها، سطح واقعی مالیات‌ها، کمیت اجناس در بازارهای تولید و فروش و ...) هستیم. چون عموماً کسی دقیقاً نمی‌داند که این متغیرها روز به روز به چه سمتی چرخش خواهند کرد. در نتیجه، کسی قادر نیست یک برنامه‌ی معقولی را تنظیم کند. چون اکثر نهادها و نیروهای حاضر در صحنه با تشنیت افکار و "سردرگمی عملی" روبه‌رو هستند، در نتیجه، نمی‌دانند (و یا قادر نیستند) که یک برنامه‌ی مشخصی را به‌ویژه در حیطه‌ی اقتصادی، تنظیم کرده و سامان دهند. این وضع به‌طور ناگزیر منجر به نمو و عروج یک رشته اندیشه‌های عوام‌فریبانه و هوچی‌گرانه در تمام زمینه‌ها منجمله گسترش انواع و اقسام بنیادگرایی‌های دینی، امت‌گرایی‌های مذهبی از یک سو و اشاعه‌ی انواع و اقسام شوونیسم ملی، پان‌ایسم، خاک‌پرستی، الحاق‌طلبی و جدائی‌خواهی از سوی دیگر در سراسر جهان (از آمریکا گرفته تا کشور های آفریقا، خاورمیانه، پاکستان، هندوستان و ...) گشته است. در یک کلام، نظام جهانی سرمایه در سراسر، بر سر دو راهی قرار گرفته است. به این معنی که در بیست‌الی چهل سال آینده، جهانیان شاهد شرایط پر از هرج و مرج و آشوبی خواهند شد که از درون آن یک نوع نظم جدید جهانی بیرون خواهد آمد.

تحت این شرایط نیروهای چپ و مشخصاً مارکسیست‌ها در رأس آنها چه کار می‌توانند و باید انجام دهند؟ جواب مناسب به این سؤال باید بر اساس تحلیل نیروهای چپ از اوضاع باشد. باید به درستی به صف‌آرایی صحنه‌ی کارزار و محیط زیست توجه کرد. این کارزار بین سرکردگان داووس و جی ۲۰ (کلان سرمایه‌داران بزرگی که با اتحاد خود می‌خواهند "نظمی نوین" که شکاف براندازانه‌تر و استثمارگرتر و از نظر قدرت طبقاتی سلسله‌مراتبی‌تر خواهد بود، بنانهند) و فعالین و چالشگران ضد نظام جهانی سرمایه (نیروهای چپ که باید با اتحاد خود، جهانی نوین که دموکراتیک و برابری

اجتماعی (که در آمریکای لاتین- حیطه خلوت آمریکا- با ظهور و رشد عظیم خود به قول بعضی از مارکسیست‌ها به بدن "خانواده‌ی چپ پراکنده" یک "شوک" امیدوار کننده وارد کرده‌اند) روبه‌رو هستیم. ولی صرفاً به خاطر این‌که در این کشورها جنبش‌های بزرگ اجتماعی شکل نگرفته و یا در صورت حضور به‌هیچ‌عنوان بزرگ نیستند، نباید از حرکت نیروهای چپ در جهت ایجاد آن چنان جنبش‌هایی جلوگیری کند. به‌هررو، این تاکتیک مبارزاتی در مدت زمانی معنی و مفهوم پیدا می‌کند که نیروهای چپ در فرصت "کوتاه مدت" قرار گرفته و طبق آن عمل کنند.

### تاکتیک در "میان مدت"

سیاست و طرح‌های استراتژیکی نیروهای چپ در مقابل فرصت "میان مدت" ماهیتاً متفاوت از برخورد آنان به اوضاع در مرحله و فرصت "کوتاه مدت" است. در مرحله "میان مدت"، اوباما‌ها در کشورهای مرکز و لولا‌ها در کشورهای پیرامونی، اهمیت، مناسب و مطرح بودن خود را از دست می‌دهند. در این مرحله که احتمالاً بیست‌الی چهل سال طول می‌کشد. نظام جهانی سرمایه که دهه‌ها (مشخصاً از دهه ۱۹۷۰ به این سو) با "بحران ساختاری" دست و پنجه نرم کرده، در سراسر اضمحلال و سقوط قرار گرفته است. اضمحلال این نظام به خاطر این نیست که قادر به تأمین رفاه برای اکثریت عظیم مردم نیست (امری که هیچ‌وقت در تاریخ پانصد ساله‌ی گذشته‌ی خود وجود نداشته است)، بلکه این سقوط ناشی از این امر حیاتی است که این نظام دیگر قادر نیست ادامه‌ی پروسه‌ی بی‌پایان انباشت سرمایه (که "علت هستی" آن نظام است) را برای کلان سرمایه‌داران تأمین کند. در حال حاضر و در پرتو اوضاع کنونی، جهانیان وارد فصلی از زندگی خود شده‌اند که در آن نه سرمایه‌داران "عاقل"، "میان‌رو"، "با رحم" و "آینده‌نگر" و نه مخالفین آنان نیروهای چپ مترقی، دموکراتیک و ضد نظام (منجمله مارکسیست‌ها) تلاش می‌کنند که نظام را حفظ کنند. جملگی می‌خواهند نظام جدیدی را بنا نهند. ولی بدون تردید آنچه که نیروهای چپ ضد نظام می‌خواهند بنا کنند، به‌طور ریشه‌ای و ماهوی با آنچه که کلان سرمایه‌داران "عاقل" خواهان ایجاد آن هستند، متفاوت بوده و ناگزیر در تضادی آشتی‌ناپذیر با هم هستند. نظام سرمایه‌به‌اندازه‌ای فرتوت و بی‌ربط گشته که حتی در اکثر مواقع به

کرده و با این‌که به این نتیجه‌گیری رسیده بودند که دولت او قادر نیست که به وعده‌ها و وعیدهای خود وفادار بماند، باز تصمیم گرفتند که به او رأی دهند. در عین حال، جنبش به‌طور لاینقطع فشار فراوانی روی دولت لولا می‌گذارد تا بلکه قدم‌های مهمی در جهت بهبود وضع معیشتی توده‌های مردم زحمت‌کش، به‌ویژه کارگران، که تعداد میلیونی آنها به‌طور چشم‌گیری در ده سال گذشته افزایش یافته، بردارد. در این امر جنبش به موفقیت‌های بزرگی در برزیل دست یافته است. شکل‌گیری و رشد روزافزون "جنبش کارگران بی‌زمین" به‌هیچ‌عنوان یک امر استثنائی در آمریکای لاتین نیست. در بیست سال گذشته جنبش‌های عظیم اجتماعی که عموماً پدیده‌های مترقی، دموکراتیک، طرفدار زحمت‌کشان، به‌ویژه کارگران بوده و به شدت با گسترش بازار آزاد نئولیبرالی مخالفند، نه تنها در به قدرت رسیدن رهبران "انقلاب بولیواری" در ونزوئلا، اکوادور، بولیوی، برزیل، آرژانتین و اخیراً در اورگوئه و السالوادور نقش مهمی ایفاء کردند، بلکه در رادیکالیزه ساختن آن رهبران و در تجویز تمایلات برابری‌طلبی با چشم اندازه‌های سوسیالیستی در سیاست خارجی و داخلی آن رهبران به موفقیت‌هایی نایل آمده‌اند. آنچه که رهبران این جنبش‌ها از این رهبران منتخب می‌خواهند به‌هیچ‌وجه "دگرذیسی اجتماعی" و یا استقرار سوسیالیسم نیست. چرا که این رهبران خواهان ایجاد آن نوع نظام نیستند و یا اگر هم باشند قادر به پیاده کردن استراتژی‌هایی در جهت آن نوع "دگرذیسی اجتماعی" نمی‌باشند. ولی این جنبش‌ها از این رهبران به‌جدا می‌خواهند که سیاست‌هایی اتخاذکنند که درجه‌ی فقر و بیکاری اسف‌بار و هولناکی را که میلیون‌ها انسان زحمت‌کش با آن دست به‌گریبان هستند، کاهش دهند. بررسی اوضاع در این منطقه از آمریکای لاتین نشان می‌دهد که جنبش‌های اجتماعی به‌طور چشم‌گیری در این زمینه‌ها به پیروزی‌های متعددی دست یافته‌اند. استراتژی‌های "جنبش کارگران بی‌زمین" در برزیل و جنبش‌های عظیم در دیگر کشورهای آمریکای لاتین می‌توانند به عنوان منبع یادگیری و تجربه‌اندوزی مورد بررسی نیروهای چپ، هم در کشورهای مرکز مانند آمریکا، اسپانیا، ایرلند، یونان و ... و هم در کشورهای پیرامونی (چون مصر، هندوستان، فیلیپین، ایران، نیجریه، اندونزی، پاکستان و ...) قرار گیرند. بدون تردید در این کشورها به‌ویژه در کشورهای پیرامونی، ما کم و بیش با فقدان جنبش‌های



احساس تنفر از رژیم مرعوب نیروهای سرکوبگرش خواهند شد (فراموش نکنیم یکی از توصیه‌های ماکیاول به حاکمان این بود که بهتر است مردم از شما بترسند تا اینکه شما را دوست داشته باشند).

از بین گروههایی که به نقد حرکت مزبور و ارائه راه حل های جایگزین پرداخته‌اند می توان به "جمعی از فعالین کارگری" (JAFK) اشاره نمود(۱). در طیف مقابل نیز آقای بهرام رحمانی به تأیید نحوه برگزاری مراسم روز کارگر در پارک لاله پرداخته و مواضع JAFK را محکوم کرده است(۲) که البته نوشته ایشان تا حدی کینه توزانه نیز هست و مواضعی را به طرف مقابلش نسبت داده که حقیقت ندارند. ایشان از جمله می نویسند: "فراخوان تجمع اول ماه می در پارک لاله، در مرکز شهر تهران و در نقطه پرجمعیت یک اقدام حساب شده و جسورانه‌ای هم از سوی فراخوان دهندگان و هم شرکت کنندگان بوده است." ولی چگونه می توان فرستادن تعدادی از فعالین کارگری به نبردی که شکست در آن از پیش قطعی است را اقدامی "حساب شده" دانست؟ در اینجا مسئله پاک بودن نیت کمیته برگزاری مراسم مطرح نیست. حتی شکی در جسارت و شجاعت آنها وجود ندارد. اما بعضی از بدترین جنایات نیز با پاک ترین انگیزه‌ها صورت گرفته‌اند. یک انقلابی کمونیست باید نیت پاک را با روش علمی ترکیب کند در غیر این صورت چیزی بیشتر از یک ایده آلیست نخواهد بود. برای یک کمونیست مسئله اینطور مطرح است: چگونه می توان از روز جهانی کارگر برای بهترین و بیشترین تبلیغ و ترویج آگاه گرانه در بین کارگران استفاده کرد؟ اما برای یک فرصت طلب مسئله به گونه‌ای دیگر مطرح می شود: چگونه می توان از روز جهانی کارگر برای جار و جنجال، بزرگ کردن و مطرح کردن خود در انظار عمومی استفاده کرد؟ در مورد اول حتی اگر در سطح یک کارخانه به افشاگری سیاسی و افزایش آگاهی کارگران پرداخته شود این پیروزی محسوب می شود ولی در مورد دوم اگر جنجال ایجاد شده منجر به معروف شدن افراد دخیل در ماجرا (از طریق ماهواره، اینترنت، رادیو، نشریه و ...) شود بدون اینکه این عمل تأثیری در آگاهی سیاسی توده‌ها داشته باشد، فرصت طلبان آن را پیروزی خود می دانند. البته من به هیچ وجه کمیته برگزاری مراسم را به فرصت طلبی محکوم نمی کنم ولی یادآوری می کنم که چنانچه شکل انجام فعالیت کارگری با مضمون جنبش

روند بلکه حضور لباس شخصی ها (که قیافه آنها از لحاظ ریش، شکل لباس، مو و ... از مردم عادی متمایز بود) محسوس بود. البته فعالین کارگری و کسانی که برای مراسم روز کارگر وارد پارک شده بودند عموماً از روی ظاهرشان قابل تشخیص نبودند. حضور نیروهای سرکوب به حدی بود که هر کسی می دانست کوچکترین اقدام خلاف میل آنها در کوتاه ترین زمان ممکن با شدیدترین واکنش ممکن مواجه خواهد شد. حدود ساعت ۳۰:۰۵ بعد از ظهر گروهی از فعالین کارگری در نقطه‌ای از پارک گردهم آمدند بطوری که برای نیروهای سرکوب قابل تشخیص شدند (البته مراسم هنوز شروع نشده بود، هیچ شعاری داده نشده، پلاکاردی باز نشده و هیچ شیرینی پخش نشده بود). بلافاصله ون های نیروهای سرکوب به محل آمده و در کنار آن جمع توقف کردند. نیروهای سرکوبگر از ون ها پیاده شده و فعالین را محاصره و دستگیر کردند. همزمان در نقاط دیگر پارک نیروهای سرکوب با لباس فرم به مردم عادی حاضر در پارک حمله کردند و لباس شخصی ها که معلوم شد تعداد آنها بسیار زیاد است و در هماهنگی با نیروی انتظامی عمل می کنند نیز به مهاجمان اضافه شدند. سرکوبگران ددمنشی را به منتهی رسانده، مردم را وحشیانه مورد فحاشی و ضرب و شتم قرار دادند. آنها به بچه ها، زنان و پیران هم رحم نکردند. نزدیک به ۱۵۰ نفر دستگیر شده و به ون ها منتقل گشتند. اکثر بازداشت شده‌ها غیرسیاسی بودند. خیلی ها حتی نفهمیدند که برای چه دستگیر شده‌اند. بین آنها دانش آموز، نگهبان پارک و اتباع افغانستان نیز حضور داشتند. هیچ یک از دستگیر شدگان حتی یک ماده از ۱۵ ماده بیانیه کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه را نشنید زیرا فرصت قرائت بیانیه پیش نیامد. حال از همه کسانی که به تأیید یکجانبه این حرکت پرداخته‌اند سؤال می شود که چه نکته مثبتی را می توانند در آن پیدا کنند که از نظر ارتقاء آگاهی سیاسی و سطح مبارزه تأثیر گذار بوده باشد؟ حداکثر اتفاقی که افتاد این بود که مظلومیت جنبش کارگری به نمایش گذاشته شد، مظلومیتی که هر فرد جامعه قبلاً آنرا بارها مشاهده کرده بود و احتیاجی به تکرار مکررات نبود. ولی چیزی که بیش از این مظلومیت به نمایش گذاشته شد ناتوانی جنبش کارگری بود. مسلماً فعالین کارگری که قبل از انجام هر اقدامی دستگیر شدند احساس ضعف و سرخوردگی خواهند کرد و مردم عادی که شاهد صحنه بودند یا خود نیز دستگیر و مضروب شدند علیرغم

طلب با چشم انداز سوسیالیستی باشد، بنا نهند) به پیش می رود. در این نبرد "میان مدت" ، انتخاب چپ ها بر خلاف فاز و فرصت "کوتاه مدت" بین بد و بد تر نیست. بلکه کارزار دقیقاً بر سر انتخاب یکی از دو نوع نظمی است که اساساً و ماهیتاً با هم تفاوت دارند. بنابراین نیروهای چپ که ضد نظام سرمایه اند و به‌طور مستقیم و غیر مستقیم آرزوها، آرمانها و خواسته های بشریت زحمتکش (قربانیان اصلی نظام جهانی سرمایه) را بیان و یا حتی در بعضی از مناطق جهان نمایندگی می کنند، باید به سرعت به ترویج و تبلیغ انتخاب و آلترناتیو خود بیفزایند. چپ ها هر کجا هستند باید با اعلام همبستگی ملی ، منطقه ای ، قاره ای و جهانی بین خود ، توده های میلیونی را در هزاران سطح و گستره بسیج کرده و متشکل سازند. اولین حرکت چپ ها باید در جهت مبارزه ی وسیع علیه امواج کالا سازی (سیاست های خصوصی سازی) هم در کشورهای مرکز و هم در کشورهای پیرامونی باشد. به موازات این حرکت، چپ باید در جهت ارتقاء مبارزه برای کسب عدالت جهانی ( به نفع کارگران و زحمت کشان و کسب حاکمیت ملی)، به‌ویژه در کشورهای پیرامونی، تلاش کند. مبارزه در راه کسب عدالت جهانی نباید جدا از مبارزه برای ایجاد محیط زیست سالم و بهزیستی زمین باشد. وظیفه ی سوم چپ ها در این برهه ی "میان مدت" باید ترویج و تبلیغ این حکم امیدوار کننده باشد که با توجه به این امر که گذار مردم جهان به دنیای بهتر پر از راه های پر پیچ و خم و خیلی دشوار است ، اما کسب پیروزی انسان برای زندگی بهتر ( در سوسیالیسم) از امکانات قابل توجهی برخوردار است.

ن.ناظمی - فروردین ۱۳۸۸



نامه به رنجبر.. بقیه از صفحه آخر

نظری نداشتند. برای روشن شدن مطلب، ماجرای کل مراسم در اینجا نقل می شود: روز جمعه ۱۱ اردیبهشت همه کسانی که وارد پارک لاله شدند متوجه حضور وسیع نیروهای انتظامی رژیم در محل شدند. نیروهای انتظامی رژیم در داخل ون ها حضور داشتند و مسلح به سلاح گرم و باطوم بودند. در این روز پارک شلوغ تر از حد عادی بود، نه فقط از این جهت که مردم در عصر روز جمعه برای تفریح به پارک می



کارگری و تناسب نیروهای طبقاتی خوانایی نداشته باشد ممکن است نتیجه‌ای که از فعالیت حاصل می‌شود در تضاد با اهداف جنبش کارگری قرار گیرد. برای مثال مراسم روز جهانی کارگر در پارک لاله علیرغم همه زحمات و مشقاتی که فراخوان دهندگان به جان خریدند (و تا لحظه نگارش این مطلب هنوز در زندان هستند) بجای آنکه موجب افزایش آگاهی و روحیه مبارزاتی طبقه کارگر و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی گردد، به خوراک تبلیغاتی رسانه‌های بورژوازی اپوزیسیون تبدیل شد. چیزی که نصیب جنبش کارگری شد ضربات وحشیانه، فحشهای رکیک، زندان و شکنجه روحی و جسمی بود.

شکل مبارزه در هر مرحله‌ای از تناسب نیروها باید متفاوت باشد. برای مثال تظاهرات خیابانی توده‌ای تحت حکومت‌های دیکتاتوری شکلی از مبارزه است که در زمان اوج گیری جنبش، هنگامی که جنبش از لحاظ کمی و کیفی به مرحله‌ای رسیده که دیکتاتوری بورژوازی را به زانو درآورده است و همینطور به شعارها، تشکل و آگاهی سیاسی انقلابی مجهز شده است کارایی دارد. ولی همین شکل از مبارزه در زمانی که جنبش قادر به رو در رویی مستقیم با دستگاه سرکوب دیکتاتوری نیست و هنوز آگاه و متشکل نشده است نمی‌تواند نتیجه‌ای جز شکست و به هدر رفتن نیروها داشته باشد.

در سالهای اخیر (عمدتاً بعد از روز کارگر در سال ۱۳۸۳) ما شاهد تجمع‌هایی به مناسبت روز جهانی کارگر یا غیره بودیم که البته نمی‌توان روی آنها اسم تظاهرات توده‌ای گذاشت. در بعضی موارد کارگران خود تجمع را اعلام کرده و تشکیل داده بودند مثل تجمعات کارگران شرکت واحد، و در بعضی موارد نیز رهبری تجمع اعلام شده از جانب "خانه کارگر" را به دست گرفتند و آنرا به ضد "خانه کارگر" و رژیم تبدیل کردند. این حرکات در جای خود مناسب و عامل افزایش آگاهی و روحیه شرکت کنندگان و شاهدان محلی بودند. در آن هنگام جنبش کارگری پدیده‌ای نوین و ناشناخته برای دستگاه سرکوب رژیم بود. بعد از شروع سرکوبها در سال ۱۳۶۰ جمهوری اسلامی نزدیک به ۲۰ سال با چیزی به نام جنبش کارگری مواجه نبود. هنگامی که در اوایل دهه ۱۳۸۰ جنبش کارگری شروع به احیا شدن کرد، رژیم اطلاعاتی از خطر آن نداشت و لذا آن را دست کم گرفته و تلاش زیادی برای مهار آن نکرد. حتی هنگام کشتار کارگران خاتون آباد هم مسئله با یک

تیراندازی حل شد بدون اینکه این ماجرا منجر به جنبش همگانی شود. زنگ خطر اولین بار با اعتصاب کارگران شرکت واحد به صدا درآمد. علیرغم اینکه رژیم موفق به سرکوب اعتصاب و دستگیری رهبران سندیکا شد ولی رسوایی که در این ماجرا گرفتار آن شد تاکنون رهایش نکرده است. نقش این اعتصاب و مبارزات سندیکای شرکت واحد در افزایش آگاهی و بیداری جامعه ایران قابل توجه است. از آن به بعد رژیم حتی اعتصابات در واحدهای کوچک تولیدی و تجمعات چند نفره کارگری را نیز دست کم نمی‌گیرد. پس از احیای سنت روز جهانی کارگر در ایران، این روز نیز توجه نیروهای سرکوب را به خود جلب کرده است. در این شرایط واضح است که برگزاری مراسم علنی و از پیش اعلام شده بدون برخورد با نیروهای سرکوب عملی نمی‌باشد. همچنین واضح است که تکرار روشهای مبارزاتی گذشته بدون توجه به شرایط تغییر یافته نمی‌تواند نتیجه بخش باشد، بخصوص با توجه به این نکته که نیروهای سرکوب سرمایه داران برخلاف بعضی از فعالین کارگری مدام درجا نخواهند زد و اشتباهات گذشته را تکرار نخواهند نمود. حال سؤال می‌شود که فراخوان دهندگان تجمع پارک لاله چه نقشه‌ای برای مواجه شدن با نیروهای سرکوب داشتند؟ نحوه برگزاری مراسم و حوادث پس از دستگیریها نشان می‌دهد آنها در این مورد هیچ برنامه‌ای نداشتند و با پای خود به دام رژیم رفتند.

حالا سؤال می‌شود که چه باید کرد؟ کسانی که همه امید خود را به مراسم وسیع علنی بسته بودند طبیعتاً دچار یأس و سرخوردگی می‌شوند. اما باید در مبارزه ابتکار نشان داد و شکل مبارزه مناسب با امکانات و نیروی جنبش را ارائه داد. در این مورد JAFK توصیه‌های خوبی دارد که در اینجا عیناً نقل می‌شوند:

"به نظر ما برای مراسم اول ماه مه می‌شود که نیروهای مختلف فعال در جنبش کارگری و هم‌راهانشان مشترکاً به نقشه‌ریزی و تقسیم کار و تعیین شعارها بپردازند. هر يك از این نیروها، محله‌ای کارگری و زحمتکشی و نیز نقطه معینی از شهر را انتخاب می‌کرد و به طور مستقل، و بدون گل و گشاد بازی، گروه‌های کوچکی از افراد متعهد و مطمئن را سازمان می‌داد. این گروه‌ها، با ارزیابی و نقشه و تدارک قبلی، در آن مکان‌ها به اجرای آکسیون‌های کوتاه مدت تبلیغی می‌پرداختند. آکسیون‌هایی که از يك طرف برای نیروهای رژیم غافلگیرانه

بود؛ و از طرف دیگر، امکان واقعی ارتباط و بحث با مردم را در مورد اول ماه مه و خواسته‌های جنبش کارگری و مسائل مهم سیاسی روز منجمله کارزار فریب انتخاباتی، ایجاد می‌کرد. آکسیون‌هایی که می‌توانست با موفقیت به انجام برسد و باعث تقویت همبستگی و روحیه مبارزاتی شرکت کنندگان و مخاطبانش بشود. بخشی از تدارک آکسیون‌های روز اول ماه مه، می‌توانست و می‌بایست شعارنویسی بر دیوارها، آویزان کردن پارچه نوشته‌های بزرگ، پخش شب نامه‌ها و تراکت‌های تبلیغی در امکان مناسب باشد. چه بسا برگزاری چنین آکسیون‌هایی در محلات زحمتکشی، خود فرصتی برای بروز اعتراضات خودجوش هر چند محدود مردم محل می‌شد. اینها کارهایی عجیب و غریب و نشدنی نیست. حتی بخش‌هایی از فعالان جنبش کارگری، تجربه نزدیک چنین کارهایی را دارند."

در مقابل آقای بهرام رحمانی JAFK را متهم به پیروی از خط مشی "چریکی" می‌کند و بدون اینکه تحلیلی از شکست حرکت مورد نظر خود ارائه دهد به ستایش از آن و "علنی" بودن حرکت می‌پردازد، غافل از اینکه این حرکت فقط برای سرکوبگران علنی بوده است و مردم عادی هیچگاه از مواد بیانیه روز کارگر مطلع نشدند و مطالبات کارگران را نشنیدند.

در اینجا باید به یک مسئله مهم دیگر نیز اشاره کرد و آن مسئله کار برنامه‌ریزی شده، دارای نقشه، هدفمند و با صبر و حوصله است که در تضاد با جنبش خودجودی و آکسیون‌هایی از قبیل پارک لاله قرار دارد. برای درک بهتر مطلب بگذارید نحوه شکل گیری و رشد جنبش کارگری را از لحظه تولد آن تا انقلاب و کسب قدرت سیاسی مرور کنیم:

رشد طبیعی جنبش کارگری اینطور حکم می‌کند که اهداف و روشهای مبارزاتی جنبش ابتدا در محافل کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی مورد مطالعه و بحث قرار می‌گیرد. این روشنفکران و کارگران پیشرو به تبلیغ و ترویج می‌پردازند و جمع وسیعتری را با خود هم عقیده می‌کنند. سپس با تشکیل هسته‌هایی تقسیم کار را شروع می‌کنند برای مثال عده‌ای مسئول نوشتن مطالب برای نشریه می‌شوند، عده‌ای مسئول پخش نشریه، عده‌ای برای کار تبلیغی به کارخانه‌ها و محافل کارگری می‌روند، عده‌ای دیگر به جمع‌های دانشجویی و روشنفکری و ... حزب طبقه کارگر از به هم پیوستن هسته‌های روشنفکری و محافل کارگری



رحمانی

ضمیمه: درباره تظاهرات \*

به نظر می آید که نویسنده نامه مسئله را کمی یکجانبه مطرح کرده و به تظاهرات سازمان داده شده کم بها می دهد. ما هنوز در مورد این نکته بسیار مهم خیلی کم کار کرده ایم، و کوشش ما باید قبل از همه و بیش از هر چیز برای تشکیلات متمرکز شود. تا زمانی که ما سازمانهای انقلابی کاملاً منسجمی که بتوانند گروههای منتخبی از مردم را برای هدایت همه جانبه تظاهرات جمع کنند نداشته باشیم، همواره با عدم موفقیت روبرو خواهیم بود. اما چنانچه چنین سازمانی تشکیل شود و در جریان عمل به وسیله تجربیات مکرر خود را استحکام بخشد، در این صورت این سازمان (و فقط این سازمان) خواهد توانست این مسئله را که چه وقت و چطور باید مسلح شد، چه وقت و چطور باید از اسلحه استفاده نمود، حل نماید. این سازمان توجه جدی به افزایش "سرعت بسیج" (نکته مهمی که نویسنده نامه کاملاً بجا تأکید کرده است)، در از دید تعداد تظاهر کنندگان فعال، در تربیت انظمامات، در گسترش تبلیغ در میان توده ها، در جذب عده کثیر "تماشاچیان" به شرکت در فعالیت و در "گمراه کردن" دسته های ارتشی میبذول خواهد داشت. درست به دلیل اینکه قدمی مثل انتقال به جنگ مسلحانه خیابانی مسئله ای "دشوار" است و چون این مبارزه "دیر یا زود اجتناب ناپذیر می باشد"، می تواند و باید فقط توسط یک سازمان انقلابی نیرومند که جنبش را مستقیماً هدایت کند، انجام شود.

از روی دستنویس

جلد ۶ مجموعه آثار لنین متن آلمانی

نوشته شده در اکتبر ۱۹۰۲

\* "درباره تظاهرات" جواب لنین به نامه یک دانشجو از دانشگاه پترزبورگ به واسطه سرمقاله "چه باید کرد؟" که در ایسکرا شماره ۲۵ در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۰۲ چاپ گردید، می باشد.

دستنویس فاقد عنوان است. این عنوان مربوط به انستیتو مارکسیسم لنینیسم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در مسکو می باشد.



فوق، ما چیزی جز برخوردهای موردی و گذرای کارگری در اینجا و آنجا نخواهیم داشت که هیچگاه موجودیت سیستم سرمایه داری را تهدید نخواهند کرد. این برخوردها شکل اتفاقی و تصادفی دارند و با فروکش کردن احساسات خشم آگین کارگران فروکش خواهند کرد. متأسفانه فراخوان دهندگان تجمع پارک لاله نیز به فکر مبارزه پیگیر و با نقشه نبودند. آنها بدون سازماندهی و تشکل و بدون در نظر گرفتن توازن نیروها یک اقدام نسنجیده انجام دادند که در نتیجه آن بدون اینکه دستاوردی داشته باشند هزینه گزافی پرداختند.

نکته دیگر هم در مورد نحوه حمایت از دستگیر شدگان است. در این مطلب شکی نیست که حمایت از دستگیر شدگان وظیفه تمام نیروهای کمونیست و آزادیخواه می باشد ولی نحوه این حمایت باید مشخص شود. بعضی از سازمانهای کمونیست مردم را دعوت به پیوستن به تجمع خانواده ها در مقابل دادگاه انقلاب می کنند. به نظر من این کار ساز نیست و حداکثر می تواند به افزایش روحیه خانواده دستگیر شدگان کمک کند. چه بسا اگر رژیم احساس خطر کند همان کاری را که با مردم عادی در پارک لاله کرد با خانواده شان در مقابل دادگاه انقلاب تکرار کند. در این مورد هم اعتراض "آکسیون" علنی نمی تواند تأثیر گذار باشد. بهترین کار برای فعالین داخل ایران اینست که برای افزایش در این مورد به سطح جامعه بروند و تعداد هر چه بیشتری را از حوادث پارک لاله، وحشی گری رژیم و مطالبات کارگران آگاه سازند. فعالین خارج از کشور هم می توانند با برگزاری تظاهرات و میتینگ و جلب حمایت سازمانهای کارگری و مترقی خارجی فشار بر رژیم را افزایش دهند و اجازه ندهند رژیم بدون ترس از عواقب رفتارش به هر وحشی گری دست بزند.

در پایان نیز توجه شما را به ضمیمه نامه که یک مقاله کوتاه از لنین درباره تظاهرات خیابانی است و می تواند برای تحلیل و درس گیری از حوادث اخیر مفید باشد جلب می کنم.

۱- مراجعه نمایید به "تجمع پارک لاله: زمینه ای برای پرداختن به مسائل عمیقتر" - اردیبهشت ماه ۱۳۸۸، منتشر شده از طرف "جمعی از فعالین کارگری" (JAFK) در [jafk.blogfa.com](http://jafk.blogfa.com)

۲- مراجعه نمایید به مقاله "فراخوان دهندگان تجمع اول ماه می پارک لاله" ماجراجویی "کردند؟! از آقای بهرام

که اینک با طبقه کارگر ارتباط برقرار کرده اند به وجود می آید. این حزب در جریان مبارزه علیه انحرافات سیاسی و ایدئولوژیک و شرکت در مبارزات اجتماعی همراه با ارائه راههای مناسب پیشرفت به جنبش، آبدیده می شود و حقانیت خود را به اثبات می رساند. به تدریج توده های هر چه وسیعتری به آن رو می آورند و به صفوف آن می پیوندند. در اثر تبلیغات و فعالیت های این حزب تشکل های کارگری و توده ای در محیط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان ایجاد می گردند که در آنها حتی نا آگاه ترین کارگران هم می توانند حضور یابند و در مکتب مبارزاتی اش پخته شوند و به مبارزان آگاه طبقه کارگر تبدیل گردند. با مبارزه برنامه ریزی شده و هدفمند تحت رهبری حزب طبقه کارگر سرانجام روزی فرا می رسد که توازن قوای طبقاتی به نفع کارگران و زحمتکشان و به ضرر سرمایه داران، مرتجعین و سگ های زنجیریشان تغییر می کند. شوراها در سراسر کشور تشکیل می شوند و نهادهای فرمایشی مرتجعین را کنار می زنند. توده های ستم دیده که تا آن لحظه سرکوب شده بودند و امکان ابراز وجود نداشتند به صحنه می آیند و قدرت سیاسی را از دست سرمایه داران می گیرند.

این روند با همه فراز و نشیب هایی که در جریان آن رخ می دهند خط سیر کلی همه انقلابهای کارگری می باشد و به نظر نمی رسد هیچ فرد واقع بین دیگری بتواند روند دیگری جز آنچه که کلیاتش بیان شد را برای رشد جنبش کارگری تا انقلاب بیان کند. با حذف فعالیت آگاهانه پیشروان کارگری و روشنفکران انقلابی که در تکامل خود منجر به ایجاد حزب می شود از روند

**بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.**





## ترکیه.. بقیه از صفحه آخر

نظامی را ضروری می‌سازد. پیروزی کودتای نظامی یازده سپتامبر ۱۹۷۳ و براندازی دولت ملی، دموکراتیک و سوسیالیست سالوادور آندره در شیلی سرآغاز عصری گشت که در آن نظام جهانی با توسل به کودتاهای خونین و استقرار دیکتاتوری های نظامی در کشورهای پیرامونی، در های آن کشورها را به سوی هجوم سرمایه گذاری های شرکت های فرا ملی انحصاری باز کرد. یکی دیگر از کشورهایی که در آنجا این استراتژی و راهبرد امپریالیستی با موفقیت روبرو گشت، کشور ترکیه بود. در ترکیه مانند شیلی، کودتاچیان و مشاوران مکتب شیکاگو موفق شدند که با سرکوب نیروهای سیاسی و اجتماعی اپوزیسیون، شرایط محیط سیاسی را برای روی گردانی از سیاست های اقتصادی "عهد باندونگ" (صنعتی سازی بر اساس تولید کالاهایی که غالباً وارداتی بودند) در دهه ی ۱۹۶۰ و اتخاذ سیاست های درهای باز برای صدور منابع طبیعی کشور آماده ساخت. در دوره ی دولت موقت نظامی (۱۹۸۰-۱۹۸۳)، جامعه ترکیه شاهد یک پروسه شدید سیاست زدائی گشت که فرصت ها و حرکت ها را برای یک اپوزیسیون اصیل و جدی علیه ورود امواج فلاکت بار نئولیبرالی محدود ساخته و در بعضی زمینه ها بکلی نابود ساخت. در این دوره تمام نهادها و تشکل های جنبش کارگری (سندیکاها، شوراها، سازمان ها و احزاب) که در دهه ی ۱۹۶۰ به شکرانه ی پیروزی های جنبش های کارگری در اروپا از یک سو و اعتلای جنبش های رهائی بخش ملی در کشورهای در بند پیرامونی از سوی دیگر، امتیازات مهمی را برای کارگران کسب کرده بودند، بکلی نابود و یا غیر قانونی اعلام گشتند و اکثر رهبران و فعالین آن نهادها یا زندانی شده و یا به خارج از مرزهای ترکیه پناه بردند. انتخابات عمومی سال ۱۹۸۳ نمایش کاذب، فرمایشی و به تمام معنی قلبی بود. کودتاچیان نظامی نه تنها تمام احزاب و سازمان های سیاسی مخالف کودتا و دولت موقت را غیر قانونی اعلام کردند، بلکه هر نهاد اجتماعی، حرفه ای و فرهنگی را (که با آن احزاب و سازمان ها رابطه ای داشتند) از شرکت در انتخابات محروم ساختند. نظامیان حاکم فقط به سه حزب که بدون قید و شرط از منویات و اهداف کودتاگران حمایت می کردند، اجازه ی شرکت در انتخابات را دادند: "حزب مام وطن"، "حزب جمهوری ملت" و "حزب راه

حقیقی". برنده انتخابات، حزب جدیدالتأسیس "مام وطن" به رهبری تورگوت اوزال بود. اوزال معمار اصلی و مدیر کل ورود امواج بازار نئولیبرالیسم به جامعه ترکیه بود. سیاست های نئولیبرالی او هر نوع تشکل کارگری را عملاً در ترکیه محو و نابود ساخت. در زمان حکومت او تمامی و یا اکثریت قریب به اتفاق خدمات اجتماعی در زمینه های بیمه اجتماعی، آموزش و پرورش، بهداشت و ..... دستخوش خصوصی سازی گشته و هزینه های دولتی در امور اجتماعی و عمومی کاهش یافتند و در دوره ی حکومت های اوزال و "حزب مام وطن" اکثر قوانین و مقررات حاکم بر "بازار آزاد" نئولیبرالی در ترکیه نهادینه گشته و پروسه ی افزایش نابرابری های طبقاتی تشدید پیدا کرد. با نهادینه شدن قوانین نئولیبرالی تمامی شئونات زندگی معیشتی مردم دستخوش سیاست های فلاکت بار خصوصی سازی گشت. در سی سال گذشته، دولت های ترکیه همراه با سرمایه داران کلان آن کشور با پیروی از الگو و مدل شیلی دوران پینوشه پیوسته از "موفقیت" اعمال سیاست های شکاف براندازانه نئولیبرالیسم در ترکیه صحبت کردند و هیچوقت به بُعد و عمق فاجعه ای که سیاست های ویرانگر خصوصی سازی در ترکیه بوجود آورد، توجهی نکرده و با فروش تمامی خدمات اجتماعی و دولتی به کمپانی های خصوصی شرایط را برای عروج ترکیه به مقام اول در جهان در ارتباط با نابرابری های طبقاتی و اجتماعی، آماده ساختند. کار برد و استفاده از مدل و الگوی شیلی توسط نئولیبرال های حاکم بر کاخ سفید و ایدئولوگ های رژیم سرمایه (بویژه حامیان مکتب شیکاگو) فقط محدود به کشور ترکیه نبود. از نیمه دوم دهه ی ۱۹۷۰ به این سو طراحان نظام جهانی سرمایه طی یک رشته کودتاهای نظامی، ترور و ایجاد آشوب و بی امنیتی اجتماعی و اقتصادی در کشورهای گوناگون پیرامونی، دولت های سکولار، قانونی و نسبتاً دموکراتیک آن کشورها را (که در مقابل مقررات بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان جهانی تجارت ایستادگی کرده و در های کشورهای خود را بدون قید و شرط به سوی امواج "بازار آزاد" نئولیبرالی باز نمی کردند) سرنگون ساخته و یا رهبران آنها را به قتل رسانده و یا زیر فشار وادار به تسلیم می کردند. سرنگونی دولت ملی ذوالفقار علی بوتو در پاکستان (۱۹۷۷) و جایگزینی آن با دیکتاتوری ضد سکولار ضیاء الحق، قتل عمر توریهو در یک سانحه ی هوایی (۱۹۸۲) در پاناما و یا

رشته کودتاهای نظامی در پاکستان



## به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

از سایت تلویزیون  
آزمایشی رنجبران  
دیدن کنید و برنامه های  
اینترنتی آن را مشاهده  
کنید!

<http://teleranjbaran.wordpress.com>

از سایت زبان های  
خارجی (انگلیسی -  
آلمانی) حزب رنجبران  
ایران دیدن کنید!

[http://www.ranjbaran.org/01\\_english](http://www.ranjbaran.org/01_english)

، امنیت، رفاه، بیمه و حقوق بازنشستگی، حق تحصیل، بهداشت و مسکن برای آنهایی عرضه می‌گردد که توان خرید آن "کالاها" را دارند.

۳- در شرایط حاکم بر جامعه ترکیه امروز، این سؤال مشروع و مناسب مطرح است که آن بیمه و امنیتی که امروز در ترکیه وجود دارد متعلق به کیست؟ به‌طور حتم این امنیت مالی و بیمه اجتماعی شامل حال اکثریت مردم به‌ویژه کارگران و دیگر زحمت‌کشان و تهی‌دستان، نمی‌گردد. بلکه این بیمه های بهداشتی و اجتماعی به کسانی تعلق دارند که توان خرید آن ها را داشته باشند. در عین حال، امنیت سرمایه و سرمایه داران و حرکت آنان در جهت افزایش سود و انباشت، نه تنها تأمین بلکه تقویت و گسترش یافته است. بررسی حرکت دولت نیمه سکولار- نیمه مذهبی رجب اردوغان و عبدالله گل در مسیر بازار آزاد نئولیبرالی به ما می‌آموزد که به شکرانه ی اعمال قوانین "سکولار" بازار آزاد از یک سو و قوانین مذهبی از سوی دیگر، در ترکیه هیچ بیمه ای "اجتماعی" نیست و هر کالائی در بازار قیمت معین خود را دارد و زندگی خود انسانها نیز چیزی غیر از یک کالا نیست. در تحت این شرایط، تعجبی ندارد در کشوری که درصد نابرابری طبقاتی درجه ی شکاف بین فقر و ثروت (بین کارگران و زحمت‌کشان در مقابل کلان سرمایه داران) مقام اول را در جهان دارد، در همان کشور درصد مردمی که نسبت به نظام جهانی سرمایه (و رأس آن آمریکا) اظهار نارضایتی و تنفر شدید می‌کنند نیز مقام اول را در جهان احراز کرده باشد.

ن.ماضی - اردیبهشت ۱۳۸۸

### منابع و مأخذ

- ۱- غمزه یوکان و علی مراد اوزدمیر، "عدالت در سرمایه داری" آنکارا، ۲۰۰۸
- ۲- مایکل لی یو ویتز، "ایدئولوژی و رشد اقتصادی"، در مجله "مانتلی ریویو"، شماره ۱ (می ۲۰۰۴).
- ۳- عزت اله سحابی، "بورژوازی ملی در ترکیه"، در مجله "چشم انداز ایران"، شماره ۵۴ (اسفند ۱۳۸۷ و فروردین ۱۳۸۸)
- ۴- سیمتن کوثر و متین بین اوغلو، "تهاجم نئولیبرالی علیه بیمه های اجتماعی در ترکیه"، سال ۶۰، شماره ۱۱ (آوریل ۲۰۰۹)

۱۹۷۷)، در ترکیه (۱۹۸۰)، در نيجريه (۱۹۸۴)، در پاکستان (۱۹۹۹) و در تایلند (۲۰۰۵) گشت.

**نتیجه گیریهای چند :**

۱- ایدئولوژی نئولیبرال هر نوع سرویس اجتماعی از جمله بیمه های بیکاری و بهداشتی را یک مداخله خطرناک در عملکرد "بازار آزاد" محسوب می‌دارد. در محیط زیست بازار برای نئولیبرال ها هر محصولی قیمت دارد و بیمه اجتماعی و حقوق بازنشستگی نیز مستثنی بر این امر نیستند. آنها برای این‌که این امر را به سان یک قانون "مقدس" و "ابدی" اعمال نمایند، با کمک و حمایت نهادهای بین المللی (بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان جهانی تجارت و ...) به تهاجم وسیع و فراگیر در جهت لغو مقررات و خدمات دولتی حتی در حیطه ی بیمه های اجتماعی و بیمه های بهداشتی دست می‌زنند. برای کسب پیروزی در این امر، نئولیبرال ها و نومحافظه کاران خود را فقط به تصویب و اعمال قوانین به سود خصوصی سازی، کالاسازی و لغو مقررات دولتی در کشورهای جهان (به‌ویژه در کشورهای مرکز) مقید نمی‌سازند، بلکه آنها از طریق مداخلات سیاسی و "مطیع کردن" دولتیان درون هیئت های حاکمه این کشورها (به‌ویژه پیرامونی)، ترور و قتل رهبران کشورهای جهان با توسل به ماجراجویی های نظامی، آموزش و تربیت گروههای شبه نظامی بنیادگرا و امت‌گرا در جهت براندازی دولت های سکولار و نسبتاً دموکراتیک و بالاخره اشتعال جنگ های داخلی و یا تهاجم و اشغال نظامی مستقیم کشور نیز به سرعت حرکت سرمایه (گلوبالیزاسیون) و ترویج و گسترش "بازار آزاد" نئولیبرالی می‌پردازند. پی آمد این مداخلات، ماجراجویی ها و تجاوزات در حال حاضر عملاً به تعمیق و تنوع فقر و نابرابری بیش از حد در سطح جهان منجر گشته که به نوبه ی خود در تاریخ پانصد ساله ی سرمایه داری بی‌سابقه می باشد.

۲- در ترکیه، اعمال سیاست های نئولیبرالی به‌ویژه در زمینه ی خصوصی سازی و کالا سازی در بیست سال گذشته به‌قدری شدید بود که امروز بیمه اجتماعی نیز به یک کالای به تمام معنایی تبدیل شده است. به عبارت دیگر، بیمه اجتماعی مانند هر کالائی در بازار فقط از طریق پرداخت قیمت آن می‌تواند در دسترس مردم قرار گیرد. در نتیجه ما شاهد این امر هستیم که شهروندان به مشتریان تبدیل گشته و دولت نیز به عنوان نهاد "صاحب وظیفه" نقش خود را از دست داده و فضای سیاسی صرفاً بر اساس مدل "بازار آزاد" عمل می‌کند. به کلامی دیگر



## بحران نظام سرمایه : دو فرصت و دو تاکتیک

آمدهای منبعث از آن هستند) از دست خواهند داد. این امر مسلماً شرایط را برای نفوذ و اشاعه ی بیشتر اندیشه های بنیادگرائی دینی ( سلفیسم اسلام گرا، صهیونیسم یهودگرا، هندوتوای هندیگرا، کاتولیسیسم غرب گرا و ... ) و امت گرائی های مذهبی ( وهابی گرائی، لامانیسم، تئوکراسی و لایت فقیه) از یک سو و اندیشه های اولتراناسیونالیستی ( پان ایسم، خاک پرستی، الحاق طلبی و جدائی خواهی) از سوی دیگر که جملگی از تبعات پروسه ی جهانی شدن سرمایه در فاز کنونی اند، در بین توده ها و اقشار مختلف مردم جهان چه در کشورهای مرکز و چه در

است که حداقل تا دو سال آینده به روند خود ادامه داده و تعمیق خواهد یافت. این روند در کوتاه مدت به بیکاری شدید و مزمن جهانی و کاهش بیشتر درآمد ها و مزدها و ازدیاد بی خانمانی گسترده در شهرها و روستاهای جهان دامن خواهد زد. اگر نیروهای درون جنبش چپ (کمونیست ها، سوسیالیست ها و دیگر حلقه های برابری طلب ضد امپریالیست)، همراه با نیروهای طرفدار حاکمیت ملی برای این فرصت "کوتاه مدت" برنامه و استراتژی نداشته باشند، مناسبات و ارتباط خود با بشریت زحمتکش جهان را (که اولین و مهمترین قربانیان این رکود بزرگ و پی

اوضاع متلاطم در جهان - بحران اقتصادی در نظام سرمایه، ناکامی امپریالیسم آمریکا در اعمال و تامین هژمونی بلامنازع خود در جهان و بالاخره عروج مرکزها و بازارهای نوظهور در کشورهای جنوب به ویژه در چین - دو نوع وضعیت و فرصت به وجود آورده است که امر برنامه ریزی از طرف نیروهای چپ را بیش از پیش ضروری ساخته است. زمینه اولی به طور نمایان یک فرصت تاکتیکی در "کوتاه مدت" است. جهان به طور کلی برای اولین بار در هشتاد سال گذشته (از "بحران بزرگ ۱۹۲۹" به این سو) با یک رکود عمیق اقتصادی روبهرو گشته

## نامه به رنجبر: درسهایی از حوادث روز کارگر در پارک لاله

کفالت آزاد کرد. در پاره ای از نوشته های فعالین چپ از مراسم روز کارگر به عنوان اقدامی حماسی و تأثیرگذار یاد شده است و به تأیید یکجانبه آن پرداخته اند. آنها مدعی شده اند که برگزاری مراسم علنی و طرح علنی مطالبات کارگری (که از جانب کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه در ۱۵ ماده مطرح شده بود) اقدامی شجاعانه و بجا بوده است که تأثیر اجتماعی قابل ملاحظه ای داشته است. متأسفانه شاهدان عینی حاضر در محل به هیچ وجه چنین

برگزاری مراسم روز جهانی کارگر در پارک لاله و حوادث متعاقب آن گرفته می شود پرداخته خواهد شد. منابعی که در این نوشته برای ارزیابی تجمع پارک لاله مورد استفاده قرار گرفته است اظهارات دستگیرشدگان غیر سیاسی است که بطور اتفاقی و بدون اطلاع از مراسم روز کارگر، در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸ در پارک لاله حضور داشتند و دستگیر شدند. رژیم این افراد را (از آنجا که آشنایی متنفذ داشتند و مطلقاً غیرسیاسی بودند) با گذاشتن وثیقه یا

نامه ای که در زیر آمده، نظری است در مورد ارزیابی از مراسم اول ماه مه امسال. گرچه ما باتمامی موضوعی که در آن آمده موافق نیستیم و این نظر را تاحدی بدبینانه می دانیم و در همین شماره رنجبر مقاله ای در این مورد منتشر می کنیم، مع الوصف برای اطلاع خوانندگان رنجبر آن را چاپ می کنیم. هیئت تحریریه

در این نوشته به بررسی درسهایی که از

## نگاهی به نقش "بازار آزاد" در ترکیه

ها و طرفداران عدالت بین المللی - حق تعیین سرنوشت و استقرار حاکمیت ملی و دیگر حلقه های مترقی ضد امپریالیست) را با سرکوب فیزیکی عملاً نابود ساخت، انعکاس عملکرد ایدئولوژی حاکم بر "مکتب شیکاگو" (عمدتاً تامس فریدمن و همکارانش) بود. استادان این مکتب و دولتیان حامی آن چون راند ریگان در آمریکا و مارگریت تاچر در انگلستان، معتقد بودند که گذار به "بازارهای آزاد" استقرار دیکتاتوری های

های خصوصی سازی و لغو مقررات دولتی (از سوی دیگر) باز کرده است. با اینکه روند وابستگی سرمایه داری ترکیه به مقررات حاکم بر "بازار آزاد" نئولیبرالی در سال های آخر دهه ی ۱۹۷۰ آغاز گشت، ولی در واقع کودتای خونین ۱۹۸۰ به رهبری کنعان اورن بود که نظم جهانی نئولیبرالی را در اقتصاد و جامعه ترکیه مستقر ساخت. این کودتای نظامی که کلیه ی جنبش های وسیع توده ای (کمونیست ها، سوسیالیست

در سالهای اخیر، ترکیه در مقایسه با کشورهای جهان، "مقام اول را در ارتباط با درجه و عمق شکاف بین فقر و ثروت و پدیده نابرابری "احراز" کرده است. علت اساسی این امر را باید در ساختار نئولیبرالی اقتصاد ترکیه جستجو کرد. نزدیک به سی سال است که سرمایه داری ترکیه درهای خود را به سوی "بازار آزاد" نئولیبرالیسم (تشدید پروسه های کالا سازی تولیدات و خدمات اجتماعی از یک سو و اعمال سیاست

## با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar  
P.O.Box 5910  
Washingt DC  
20016  
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org